

۱۰۲۲ م  
سید راغب  
کنز اللغات

250

کنز اللغات

کتاب

٢٨٠

~~٢٨١~~

تذالغات

نظا



يا كنيانج

دوايهو برينه العسكري للامم المتحدة  
موسم الوفاة الموقرة احمد كبر  
سبحه صديقه



قريباً الكائنات غريبة



بسم الله الرحمن الرحيم

ابتداء به سخن آن خوبرو کوست حمد خالق جن و بشر خواهر کنوز لغات  
حد و ستایش شاه بارگاه حضرت مخدومی را که زبان اصناف آدمیان  
را کلید کج خانه سخن گردانید و در باب اول الالباب را به تشریف  
تنزیل انا انزلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون با وج مترافت رسانید و  
درود موفور و صلوات نامحصور بر موار و اسرار و مآثر سلیمان ابراهیم  
و الانبیاء و صلوات انوار انا افصح العرب بیدامن القریش و قومه یعنی  
افصح فصحاء جهان و افضل جمیع پیغمبران محمد مصطفی علیه صلوات و سلام  
و بر آن اصحاب که در اتباع و استیلاء او علیهم السلام امانت میگویند و  
محقق غنایت غرر ووفای محمد بن عبد الخالق بن معروف عفی الله عنهما  
افضل عن ذنوبهم و ضاعت ذنوبهم سوا ذلک محبة فی قلوبهم که بر اصحاب محبا  
حقیقت را در این سخن بصیرت دهد و جویندگان معرفت انواع لغت پرستان

نیست که شرف لغات هر صنفی از اصناف انسان بشرف فصاحت کلمات  
ایشان است و اشرف و افصح همه کلام کلام صانع و ناب و حدیث  
افضل من ادنی الحکم و فصل الخطاب است و بهترین آن قرآن  
مجید است که بلفظ عرب نازل گشته و به اسان عربی بسین پسین  
لغة عربیه اشرف جمیع لغات باشد و چون لغت کلید کج معنی است هر  
جهت شناختن معانی قرآن و الفاظ احادیث تشریفه بنوی برین  
از افراد انسان که بر منجستقیم مسلمانی قایم باشند دانستن لغة عربیه  
واجب و لازم است بنا برین توفیق الله المعین آنچه در ترجمه اکثری  
از لغات عربیه است از لغات قرآینه و غیره بترتیب و انتخاب آن  
از کتاب صحاح و مجمل و دستور و مصادر و اختیارات بدیعی و لغات العرب  
و شرح نصاب بردمان نمودیم بر وجهی که سپید کردن هر لغتی بهر جویندگان  
غایت الله المنان آسان باشد و چون شرافت عظمی لغة عربیه بود  
عربی بودن قرآن و عرب بودن منزله علیه است یعنی اعظم بنیاده بران  
مسلماست الله المستعان پس بالحقیقه مناسب و سزاوار نمودن مزین  
کردن این مقدسات نصیحات این کثر اللغات بهر نیت بخواهر و عاقل  
تاکتی شاکرم اولاد و افصح العرب و سید المرسلین و اعلم اصحاب الفضل  
و خاتم النبیین علیه السلام و رب العالمین یعنی بندگان حضرت سلطان  
سلطابین و دو کس و برین خواقین فضلا اعظم بخواه حکام و دودمان آل عبا  
و اکرام خلفاء و خاندان قل لا اله الا الله محمد و آلی محمد و ساجد

اما فتحنا لك فها مبينا زبدة اخلاص مورد و لو كشت الغطا لازوت لقينا  
افتاب برج شرف آسمان مراد و عطا جراح طوت سرای مثل اهل مقي  
كش سخنة نوح من فيها نشا نند ما نهال الملك الدين تو امان برادر نه  
لو اولان اندر يامر با عدل و الاحسان تنويات سته و انا دل و درياد  
صبر و كرم خورشيد احسان خطاب اصل و لولاك لولاك نشان  
ملك اولما جلاكان نشانيش كشته اندر بهر لطف فاسش باز با خدا جلد و دريد  
قدر پاشش خديو تاج كير تاجداران نظام ملك دين شهر ياد ملك  
جوا كير جهان آراي عادل اسكندر و لقمان را ي كامل به انشس خبر ملك  
مطاني به پيش كشك سبع المناي مجلسي مزكاسي مجده سر افراز  
سلطان محمد جهان اري كه عقل و فهم آدم نه نور اكشني آرد و زون  
خود چون قاصر است از درك ذلتش چگونه گويم بزرگه صنعتش تو  
من نه حرسن مي نمايم و بي قولش بدست مي ستايم نه انم كفت اكر  
من تنائش تو انم كفت فضلي از و عايش هميشه مصنفان و  
لغات مصاد و سخن پروري و پياجه كتاب بيان ماهيات صحاح كلمات  
را بزرگ عمل او غيه لا باب اقبال به نصاب اكمال رسانند مولفان و  
دستور معاني عبارت كستري عنوان و فرما در مقامات و عبادات  
و شرح اختيارات بديده ائمه اصحاب عظمت و جلال شهرت و  
آفتاب آسمان سلطنت حضرت اسلام پناه خدا و نذران سلاطين جهان  
قراي سليمان مكان سلاطين نشان تا انرا من آناز عالم و انقطاع و

بنی آدم بردوس هوا این اهل جهان عموماً و بر مقلد حق همواره اصلاحیان  
 و روشن دلان خصوصاً پائیده و تائیده یاد و حضرت که پندار نشین  
 چنانچه پناه کافی، سلامیان و روشن دل جوایان ساخته است بر  
 مقتضای کمال مرادش تمتع شرف سلطنت و جهان و غرق بکارش  
 جای دانی خود کرده اما و بالینی العربی و آل و صحبه الامجاد <sup>سید</sup> الی حجت  
 بفضل خویش کردی پناه خلق و سلطان و در عالم همیشه در شرف از  
 چشم بدان دور که نیست مطلب اعلاء آدم اکنون به آنکه پیش از  
 شروع در مقصود لا بد است از دانستن مقدّماتی چند اول بدانکه در پند  
 کتاب بقدر الوع آنچه مسموع و معلوم گشت از اکثر لغات مصادر و غیر  
 مصادر آورده شده است و غیر مصادر از مشتقات بعضی را ذکر نموده  
 و بعضی را بر ترکیب مصادر آن اعتماد کرده هر مصدری که آخر آن حرف  
 اضالی نباشد در ادیر یکی از سه باب یا بی حبت یا در باب آخر الن یا یا  
 آخر الن یا یا سه آخر النون همچون دعوی و شدة و عرفان و مراد مصدر  
 است که معنی فارسی او را چنان ادا توان کرد که حرف آخر او ال نون  
 یا تا و نون باشد و دلالت بر حدت کند و غیر مصدر است که اینچنین پناه  
 و هر فعلی که باشد یا منقول است یا مرکب منقول است که اولاً معنی دیگر داشته  
 باشد که از آن معنی نقل گشته معنی دیگر همچون صلوة که اولاً معنی دعا بود  
 بعد از آن منقول معنی نماز شد و مرکب است که از معنی اول منقول معنی دیگر  
 گشته باشد همچون لفظ هتقان که معنی خد متکابر باشد و لفظ مصطلح غیر



لفظ متوالت نیز این مصطلح بغیر خاص است و منقول بعزت عام دوم  
 آنکه مصدر مشتق لازم نیست که البته در حروف اصلی او باشد چه  
 بود که بر حروف مت اصلی شش تن خود باشد همچون مصدر ضارب که ضرب است  
 و مصدر قاتل قتل است و گاه باشد که یا آید زاید باشد چون شده  
 که مصدر نشید است و مصدر نصیر که نصرت است و گاه با الف و نون  
 زاید آید همچون مصدر دماج که دماجان است و مصدر محروم که حرمان  
 آمده و گاه بهم زاید در اول او و تا زاید در آخر او یا و او زاید بود  
 فقط همچون سربل که سرت و سرور است سیوم آنکه در کلمات  
 عرب یک لفظ شاید که معنی بسیار آید چنانچه عین که معنی چشم و چشمه و آینه  
 و شاید که لغات بسیار یک معنی آید چنانکه شارق و شمش و ذکاب و  
 و میضاکه مجموع معنی آفتاب آمده چهارم بدانکه یک لفظ شاید که معنی  
 دهد و هم معنی غیر مصدری چون بنزد که معنی تخم آمده و معنی تخم افشانند  
 و نقطه که معنی پل آمده و معنی بستن پل نیز و این غیر مصدری است  
 که اسم مصدر نیست چنانکه که شست و یا اسم مصدر است  
 اسم مصدر نیز دو قسم است یا لفظی است بغیر وزن مصدر  
 که لاکت بر معنی مصدری پارسی کند که در آخر او دال و نون و یا تا و  
 و یا است همچون صیرم معنی شبانه روزی یکبار خوردن و یا بخت  
 و مصدر باشد اما فعل از مشتق نباشد و این بسیار است همچون  
 و شجر و مثال آن و یا در آخر معنی طایفه سی و دال و نون نباشد



شهرت که معنی آشکاره باشد نه معنی آشکاره کردن زیرا که چون معنی دوم باشد  
مصدر مصدر خواهد بود و اسم مصدرش و شاید که یک لفظ هم مصدر باشد و هم  
اسم مصدر همچون شهرت که گشت و همچون قدرت که معنی توانا شدن و  
توانایی هر دو آمده است جسم اگر یک لفظ مصدر معنی لازمی آید  
هم معنی متعدی چون زیاده که هم معنی افزون شدن و هم معنی افزون کردن  
آمده است ششم اگر یک لفظ بدو معنی متضاد آید همچون قروه که معنی حیض  
معنی پاک شدن از حیض آمده و در کشف الاسرار که معنی زیاده شدن نقصان  
شدن آمده و این چنین لغات را لغات الاضداد گویند هفتم اگر یک لفظ  
یک لفظ هم جمع باشد و هم مفرد و این دو قسم است یکی اگر معنی جمع مناسب  
معنی مفرد باشد همچون فلک که معنی کشتی آمده و هم معنی کشتیا آمده و همچنین  
شاید مفرد و موش و جمع مذکر هم باشد همچو سکری که مفرد موش آمده است  
یعنی زن است و جمع مذکر آمده است که جمع سکران باشد یعنی مردان است  
دوم اگر معنی جمع مناسب معنی جمع مناسب معنی مفرد نباشد همچون خلال  
که چون مفرد باشد معنی میانه است و چون جمع باشد معنی خصلتها و مفرد او  
خلة است ششم اگر تا و اگر دایره لفظ جنس شود یا فاعله معنی مفرد  
و حده کند همچون تا و الکلمه ششم اگر تا یا جز اسم مفرد معنی شود و اما  
معنی جمع کند همچو مخففه و مستاکله در هم اگر مصدر معنی اسم مفعول آید  
همچون مجلوه که معنی چیست شدن باشد و مفعول معنی دریا فتن و مکلوت  
که معنی سوخته خوردن باشد و مفعول که معنی دشواری شدن باشد و اینها را

لغات تازه گویند از دهم آنکه لفظ جمع بعد و حرف کثره از مفردش  
 باشد همچون سحت که جمع سحط است و شاید که جمع باشد که بوزن مفرد باشد  
 همچو رضوان شاید که لفظ جمع لفظی باشد برخلاف قیاس همچون تعاضب که  
 جمع مضب است و از دهم آنکه اگر مصدری که بر وزن تفعال باشد اگر عین  
 فعل او مکرر است ثانی نزدیک است غالباً همچون تردود و اگر مکرر نیست  
 ثانی است و این نسخه مندرج شده بکثره اللغات و مرتب است بحرف  
 تبی برست و هشت کتاب هر کتابی شتمل بر چند باب کتاب اول  
 کتاب الالف است و مراد بکتاب الالف کتابی است که هر لغتی که  
 در آن بکثرت باشد اولش الف باشد و مراد بیا لاف مع الالف است  
 که هر لغتی که در مصدر باشد اول و آخر آن الف باشد و مراد بیا لاف  
 مع الیا، بیست که هر لغتی که در آن باشد اولش الف و آخرش یاء  
 و برین نهج است قیاس باقی کتاب و ابواب و البقیه الموقنین  
 بالصواب و الیه المرجع و المآب کتاب الالف باب الالف مع الالف  
 مصدر التلانی المرد اما در یافتن و تکام شدن و نهایت رسیدن کما  
 بقوله تعالی غیر ناظرین اما ادا رسانیدن و علاج کردن ابله بومیدن او  
 یا وکی گرفتن او از بچه شدن و بچه کردن اسی اند و بکین کردن من مصدر  
 الالفعال ابله ابتدا کردن و آشکارا کردن احباب و دل بردن و کدوک شدن  
 احباب و زدنشان و آتش و زهر انداختن و زدن و زهر زدن کشتن و شمشیر انداختن  
 بر سر کما قال النبی صلی الله علیه و سلم من احببی فقد اربی احبای

خود را با مردم  
 ز غیری و شریکی

شش میوه و بسیار شدن میوه در درخت و بسیار گیاه شدن برترین  
 و میوه چیدن فرمودن آنها کرد بر یک بخش است و در زمین شدن  
 او با نوازد و در نوزون شدن و در نوزون کردن و در با خوردن  
 آنها بخش زنده را چنان کرد و ایند که آتش از آن بیرون نیاید  
 اجتناب از نوزون شدن از عا و ارفاء و افسل بودن و و افسل شدن و  
 و در چرخ کردن استخوان و همکین کردن و در کلو گرفته شدن اجتناب از  
 و شکم را نوزون و زمین اصحاب پاک شدن آسمان از برانجا و ایل و  
 و یک کردن الحاد و در چرخ کردن و بخشیدن افتا قنوی و آدن پنی  
 حکم و بیان روشن کردن افدا با زخمیدن از ایداد جا و احسا و یک شدن  
 شب از جا را نوزون از کا رویا نیدن و افزا شین کردن اصحاب  
 چاشنگاه شدن و چاشنگاه کردن و بعضی صید و رقه هم آمده اصحاب  
 بر دلاهی چیزی بر آمدن از عا و فزود که استن و نوعی دوین اجدا  
 بخشیدن کردن و سود کردن و سود رسانیدن از کا میا کردن بشکر  
 و قیا خورد کردن ایندن و خوا کرد ایندن و خوش آمدن استن ضد  
 شدن و ضد کردن ایندن امی پزار شدن و میکوشیدن امرا کردن  
 طعام در نای و زود کردن ایندن از ابرجها نیدن از دهاک کردن  
 از عا پادری کردن و اسد و یکو کردن و زود و در یافتن و بخشیدن  
 و یخچر نی رسانیدن لکها بر زمین کنند و نصرا رسانیدن و بازو  
 و بخشیدن و طعام و نایه نیدن از اندک پیر شدن و نایه نیدن از اندک پیر شدن

جس

د  
اخذ از او آید و یاری وادون و چیزی نزد کسی که داشتند اید و به فرستادن  
و قربانی بکفرستان از آمدنی آمدن از بخش گفتن اما بیرون آمدن  
و بیرون آوردن و تقدیر کردن و آفرین اثرات و اگر شدن و دیگر را بیک  
انگشت فاسد شدن فرما فلان به پایان رسیدن ابرار و ان کرد این و بپای  
گرفتن سبب اجزاء جز جز کردن و کار در دست کردن و دختر زادن  
و پس شدن اجزاء باله جزیه وادون و بی نیاز کردن و بی نیاز شدن و بی نیاز  
اخذ بخش کردن از را لاغر کردن ستور چنانکه از رفتن باز ماند از رفتن  
و بیختن از را در عرض افتادن و اغا یعنی برانگشتن و در خلا شدن و  
اطراف خود و آراستن اعراب بر من کردن و دور شدن از یاری کردن و  
دادن افراب بریدن و شکافتن و تباه کردن احتساب یا شامیدن سک آب را  
ارشا رکوه را در سن ساختن ارسانا بت کردن ادرا آگاه کردن و  
ارزا حق و زبون داشتند و سستی نمودن در کار از را پشت بخیزی وادون  
و پناه بخیزی بردن اسری بشب رفتن اگر از موخر داشتند و پس پس کردن  
و گرایه وادون و افزاینده شدن و کاستن و دور از کردن اسرا بهمه یعنی  
بهنگام شدن عاید نهادن بلخ از را سو کردن و فرار کردن و هلاک کردن  
سخت دل شدن و سخت دل کردن اما شبانگاه کردن اجتناف از کشود  
خداوند آسمان از بهر خدا این است وادون از طعام و میل بطعام نکردن  
از شام و پیش کردن و این احتیاط تر ساندین عشا کور کردن و شام  
و چون که این است آفتاب را کردن و عشا نکردن و دانستن و شام خدا

جای پایان شدن و شکم را اندن احصا نمودن و زوشتن و ضبط کردن  
توانستن اشدا آوردن اشرا آوردن چیزی را آوردن آب اعتنا سخت  
تجسس شدن چیزی و از دهن بر بردن تلخی افشا آوردن دست شدن  
و مانند شدن اعضا سراب و حسی کردن افشا بر کردن و در قفا کشی  
افشا پر خیار شدن زمین افشا و در رفتن و نهایت کردن افشا شود  
کردن و از حد آفتاک در چیزی انداختن افشا خوشبو کردن ایندن افشا  
افشا خواستن و همت دادن و دشوار شدن آب تن را افشا  
شدن و پیکها چشم بهم نزدیک آوردن و آسان گرفتن افشا رسیدن  
و بهیچ رفتن و از خود کسی گرفتن و گفت دست بر زمین نهادن در وقت  
بجود و مباشرت کردن با زن افشا بیرون رفتن و باز ایستادن افشا  
بکشد را ایندن و روان کردن ایندن افشا لاغر کردن ایندن و جهاز بای لاغری  
دادن و گفته کردن جامه اعطای اطباء و اجداد بخشیدن احطاف کردن نهان  
و خدای آرام گرفتن افشا کوشش فرا داشتن و میل کردن و دیدن افشا  
و اطراستون اطفا کراه کردن و از حد بگذراندن افشا باطل کردن و افشا  
افشا مبالغه کردن در سوءال افشا نهان کردن افشا صافی کردن و افشا  
از چیزی و خالی شدن افشا از گناه در که شستن افشا یا شستن افشا باقی  
داشتن افشا آشامیدن افشا بهجت کردن افشا بکندن افشا پاک  
کردن افشا کرایه کردن افشا روشن کردن جراح و تیغ کردن افشا  
فروستادن افشا کله کردن افشا نهایت زاید کردن و افشا بکشد کسی را

که شجاعت کند ببا کند کرد ایندن و پاک کردن و پوشیدن و آشکارا کردن  
و شکوه داشتن کردن و مفت دادن و کفایت و نمودن اجلا از خان  
و نام آورده شدن و پیر شدن آمدن اصلا شیرین کردن اخلا خالی کردن اسلا  
اندوه عشق بردهن اشلا آمدن بهیبه اصلا و آتش آوردن اعلا بلند  
کردن و آفرایشتن و دور شدن ادبی فرد که آشتن و دور بمان دیدن  
و فرد که آشتن همان اسپ اشعا برافروختن اشعا خیر و خیر شدن  
بر پختن و نزدیک شدن و بخشیدن چیزی بکسی که آن شفا یا بر شفا  
که و ایندن اصلا در روزی بر شدن اصلا جام کشیدن اسپ  
را و شعله را تیر زدن و کشتن کما قال الینی صلی الله علیه و سلم کما  
اضمیه فزع المیه اما پر کرد آسیدن و بعلت زکام مبتلا کرد ایندن  
و ایضا اما فرد که آشتن و صلت دادن و از یاد چیزی نوشتن و  
در از کشیدن بدست احما کرم کردن و اما خون آورده کردن و  
افکندن و زیادت کردن اسما نام کردن اعلا کور کردن اعلا پو  
کزون انبا افزون کردن و از چشم ناپدید کردن و کشتن و کشته  
و غیر آن و مرفون بعد از زخم انبا بنا کردن اخلا بخش گفتن و  
آوردن از نزدیک شدن و فرد پوشیدن اسنا بلند کردن ایندن  
افشا تو را که کرد ایندن و بی نیاز کرد ایندن و فایده دادن اخلا  
را ندین و نیست کردن اخلا نیست کردن اخلا سر نایم و آون و  
کردن و بخشیدن و اینده داریم که آشتن اخلا دو مکر و بیایان

چیزی رسیدن اقوا بدم و انشتن سک چنانچه هر دو دست اوقلا  
باشد و بکون و انشتن آدمی چنانکه هر دو ساق او قایم باشد و هر دو  
طرف برابر باشند و هر دو پا بسته نهادن در میان سجدتین در  
نماز و این منتهی است در شمع ابرو در سختی سرها افتادن و بکفتن  
و کوفت پنجه کردن و میک بخت کردن ایها آسوده کردن الهامش کردن  
و در بعضی احسن غله انداختن آنها جز دادن آنها هلاک کردن آنها مقیم  
کردن ایندین ابرو و سیراب کردن از او پذیرفته کردن بفری ضعیف کردن  
ایها که انشتن و غافل شدن اعوا به راهی دادن اقوا خالی شدن  
و محتاج و درویش کردن ایندین و مختلف کردن ایندین قاینها برنج و حب  
و غیر نقصان کردن حریفی از عرض شعور و در منزل خالی بودن و مسافر  
کردن و بی توشه و مال شدن الوایه بودن شدن و در خشیدن و نشت  
کردن ایندین و اشارت کردن ایها قصد کردن و اشاره کردن و  
انداختن ایها زنده کردن ایندین و در سندها نشت شدن و در  
باران شدن ایها برافراشتن علم ایها مانده شدن و مانده کردن  
ایها بخیلی کردن ایها و جمعی فرستادن و انشتن کردن و در دل  
انداختن ایها هلاک کردن و هلاک شدن و یاری کردن و تمام سلاح  
فقدان و تهیه سفر کردن ایها موی سرتراشیدن ایها فرمودن  
و مانده کردن و وصی کردن ایندین ایها نهند انشتن و در بریدن و  
بست کردن ایندین ایها خاک کردن و در دل در انشتن ایها خاک کردن



و بجای آوردن و مشرف شدن بر چیزی و تمام کردن ایوان آتش زدن  
و بیرون آوردن آتش از چیزی ایجا بخلی کردن و حلق گرفتن و دو  
بستن کمانی الحدیث اندکان یوکی فرنگی چیزی را یکدکاه ساختن  
ایلا بخشیدن و نزدیک کردن و نزدیک شدن اصحاب آمدن ستا  
دادن ان الباعذ او نه خط بسیار شدن و لیا بجزر کسی دادن انادو  
کردن انضا طعام دادن ایجا و اکده استن و در که زاییدن و چله  
کرد ایندن ابرای پزار شدن و درست کردن اقرا بی نماز شدن زن  
دیا که شدن زن و قرآن خواندن و قرآن را کوشش کردن اجفا  
جمعه کردن و پیمز شدن و زین از پشت اسب برداشتن انان  
دادن و افسان کردن و دور کردن انشا زمان آفریدن و انفا  
و از خود چیزی کشتن ایجا کامل شدن و کامل ساختن انرا باقی داشتن  
اخلا خطا کردن از نزدیک آوردن ادفا کرم ساختن خطا بر کرم  
آوردن و رخت و شخ بیرون آوردن گیاه اطفا فوشت شدن و  
گشتن آتش و جبراع اراکا بر تخت نشاندن اندا تر کردن ازنا  
و ایم ساختن ابازره و سرج کشتن خطا و بکر کردن و سبک کردن  
اصفا کران بر کردن بیماری کسی را و ضعیف و لاغر کردن انرا  
اصفا خاموش شدن و کینه در دل گرفتن اخلا تشنه کردن  
اصفا بیرون آوردن و ظاهر کردن و خوار کردن انرا انرا  
و گیاه خفتن و طعام بناری دادن انرا کران و زو گرفتن و بی گیاه

کردن زمین را اگر پیر کرد ایندن اکف کونا کون آوردن قافیه در  
زوی و میل دادن و بدو نیمه کردن شتر انرا که بعضی را یکسال بهره  
دهند و بعضی را سال دیگر انرا یکجام رسانیدن آیتا دادن و آوردن  
ایوا جای دادن و بجزی پوختن ایلا سوکنه دادن ایلا باز  
داشتن و کامل ساختن و سپس افکندن ایطایچیدن و  
پیرداشتن کسی را و نوعی از عیوب قافیه ایما اشارت کردن  
از ودا علاج کردن و پیر کردن ایندن اذوا اتمت نهادن ابوا و  
بغضب کردن ایندن کسی را اننا سوراخ کردن و سگافتن و جهشت  
کردن اننا طرک و آورده کردن از ودا نمودن و شناسانیدن  
عشق التصدر المفاعله اخا با هم جابری داشتن من التصدر المفاعله  
ابتدا آغاز کردن انتها پایان رسانیدن و بجزی رسیدن و باز نهادن  
اجتناب بر کردن و بر بافتن سخن و فراهم آوردن اقتضای برده کردن  
و قیام بر پا کردن از تجا امید داشتن ابتطابا کردن و بارش کردن  
چهار پایان التیا ریش بر آوردن انتجا مکنه گفتن انتجا قصد کردن  
و اعتماد کردن و میل کردن انتجا کبر کردن اجندا عطا خواستن  
و در تدا رودا بر افکندن و زد کردن اعتصا بر عصا تکیه کردن و خیزش  
عصا ساختن و سخت شدن اعتدا از حد در که شستن و بپاشیدن  
اعتدا بر او کردن اعتدا غذا گرفتن ایسا پردی کردن ایسا  
راست رفتن از ودا حیر و داشتن و بانانیدن از ودا رفتن و رفتن

اشترافیدن و فروختن افتد و اخفیدن خود را و فدیہ دادن افتد  
در دفع ترا گرفتن و در دفع بستن کما قال اللہ تعالیٰ افتری علی اللہ  
کنہ با اکثر اکبرایہ دادن اشتراف در شک افتادن و در شک بودن  
اکتفا در پوشیدن ارتشار شود ستانیدن ارتقا اعتقاد کردن ارتقا  
پایه مان که در زیر خاک پخته اند خوردن التبا لبا خوردن و شیر خوش خوردن  
انتساب بار گرفتن مادمه از زرد موضع منار رفتن انتساب دور شدن و جویی  
اختصاص فای کشیدن ارتضا پسندیدن اقتضا تعاضا کردن با احتیاط کام تمام  
احتیاط همه مندگشتن التظا زبانه کشیدن آتش ادعای عوی کردن و  
بخورون و اعتراف نمودن اندادیت شدن ارتقا جبر کردن اعتقاد  
داشتن و کنار مای چاه کردن تا آب پریدن آید اکتبا خود را خوش بگویند  
بجز را بتغایر استن و جستن اشتفا شفا یافتن اشتقار نمایند انتفا  
مست شدن اشتکا کله کردن و نالیدن صطفا بر کزیدن قضا از پی رفتن  
اعتراف و انعام خود را بکسی نسبت دادن و پرورش کردن انتصاف ششیر  
کشیدن از نیام و کندن کردن جامه اندام شتابیدن جفا از بن کردن  
و انداختن اکتفا و اجتراب کردن انتقا آب پاشیدن و برکشیدن از  
چاه افترا نزدیک آمدن انتقا سرایه گرفتن و ستانیدن اکتفا کینه  
گرفتن انتقام رسیدن و یکدیگر را ویدن انتقا بر کزیدن و منور  
استخوان خوردن آوردن از دوا بکک و خوار نمودن اعتقاد و اعتنا  
و اگر نه شدن انتقام آوردن و در دوا بکک و خوار نمودن اعتقاد و اعتنا

ابراهیم رب کلمات فاکهن یعنی آزمود ابراهیم را پروردگار او بکلماتی چند پس  
 تمام کرد ایند آن کلمات را ابراهیم و میران موافقت نمود و آن در سنت  
 است پنج مهر تعلق دارد که آن مهر تراشیدن و موی خراب گرفتن  
 و مسواک کردن و آب در دهان و بینی کردن و دست و پا دیگر اعضا را کندن  
 ختنه کردن و موی زمار گرفتن و استنجای کردن و ناخن گرفتن و موی  
 بغل گرفتن اصطلاحاً آتش تابیدن و افزودن طلا دارد بر عضو یا بدن  
 اعتقاد یمن شدن و بزرگ شدن اعتقاد خود را از چیزی نگاه داشتن  
 کفشدن در پای کردن از تنها با یکدیگر تیر انداختن اعتقاد فرام آوردن  
 اعتقاد جیدن از نا نزدیک آمدن اعتقاد تیار داشتن و یاری کردن  
 اعتقاد از دست کردن احتوا کردن گرفتن و جمع کردن از تو سیراب شدن  
 استوار است و برابر شدن و آهنگ کردن و طاهر شدن و بر چیزی است  
 یافتن و تمامی جوانی رسیدن اقوا در جمع افزودن التوا پیچیده شدن  
 اشتوا بریان کردن و بریان بخوردن اکثوا داغ کردن انثوا نیست  
 کردن و حاجت بر آوردن ایتلا سو کند خوردن و تقصیر کردن از تنها  
 اندیشیدن اشتا اشتافتن و پیش رفتن اعتقاد پنهان شدن از  
 چشم داشتن ارتتا غلیظ شدن شیر و آب میخوردن شیر تر شدن  
 بهم اعتقاد فریفتن و فریفته شدن و شرم داشتن و پنهان داشتن  
 التی بیاوردن التما رنگ روی بگردانیدن اکتلا خود را از چیزی  
 نگهداشتن و چو آب شدن اشتا خود را از چیزی نگاه داشتن

دلیر شدن انگفا همتا شدن امتلا پر شدن اصطناء شرم داشتن انگفا  
نگیند کردن من مصدر الالافعال انجا سر و شدن انقضا سر آمدن دست  
انبر از پیش آمدن انگفا بر گردیدن و باز گشتن انشرا و شدن غم انفا  
شکافه شدن انفا روی بخبری کردن انگفا پنهان کردن و پنهان  
داشتن انبشا و اگر دیدن و برود آمدن انخلا و شدن غم و انباشتن  
آن و از خانه و وطن بیرون رفتن انخلا بریده شدن و کشادن انشایی  
انده و بی عشق شدن انخفا برود آمدن انفا شکافه شدن انز و انکس  
شدن و کج گرفتن و بهم آمدن انشوا بریان شدن انظا و نور و دیده شدن  
انها و افتادن انسا از چیزی بیرون آمدن انجیا دور شدن من  
مصدر الالاستفعال استخاضه زدن استغافه توی خواستن و سوال کردن  
استنجا کمان کشیدن و پاک کردن خود را از نجاست و شقاقت  
رطبی خواستن استخاست شدن و فرو که افشته شدن استعدا  
یاری خواستن استناب بر جستن بزاده و بایه درخت رفتن و پنا  
بیرون استنفا و پیش شدن و بی در پی شدن و کراهه کردن و ایندن و  
رمیده و فراموش شدن استغرا اگر کردن راه آب باشد و بی روی  
سیار کردن و حیت و جوی کردن استنکر بکرایه گرفتن و بکرایه دادن  
استنخار شسته خواستن و شیر خواستن بجا شسته استغاضا به سر کردن  
تخلیه تمام کردن استغاضا و استغاضا تمام مستانیدن استغاضا صید کردن را  
نگاه کردن و رفتن استغاضا شسته و بی خواستن استغاضا خواندن و در

کرون استنشاق ساهل خوردن استنشاق پريدن و جبرجتن استنشاق  
بايستادن و طلب نهايت کردن استنشاق نافرمان شدن استنشاق  
شمردن و دور گرفتن و مجاهده تمام کردن استنشاق قاصي کردن استنشاق  
عطاف خواستن استنشاق عاقله يابي کردن و خواستن استنشاق پنهان شدن  
و پنهان کردن استنشاق زنده گداشتن و شرم داشتن استنشاق شفا خواستن  
استنشاق رسانيدن استنشاق كفايت خواستن استنشاق باقي داشتن استنشاق  
استنشاق خواستن و فخر را استنشاق دادن استنشاق بد بختي خواستن کسی را استنشاق  
كردن ايند استنشاق شيرين آمدن و شيرين خواستن استنشاق پشت خايعيدن  
استنشاق خالي خواستن جاي استنشاق بلند گرفتن و بلند شدن استنشاق  
افسوس کردن استنشاق از ياد چيزي نوشتن و خواستن در اعلا استنشاق  
پيرون کردن استنشاق نازديك کردن استنشاق بي نياز يي کردن استنشاق پيرون  
كردن مني استنشاق هدايتي دادن استنشاق كمر گشته كردن ايند و از راه پيرون  
انگيزدن استنشاق چشم داشتن استنشاق از دشتي کردن استنشاق جبر خواستن  
و از پنجاست قول حق تعالي و استنشاق حقا استنشاق پاكي خواستن  
از هر چه باك باشد استنشاق كوارا ايند و كوارا زنده آمدن استنشاق سخن استنشاق  
گفتن استنشاق باز پس انداختن و خواستن استنشاق كامل شدن  
استنشاق تاخير کردن استنشاق كرم شمردن استنشاق نام شمردن استنشاق  
آمدن هوا استنشاق بياستنشاق استنشاق از رفتن داشتن استنشاق  
استنشاق بيز رفتن و اندرز کردن استنشاق تمام فرا گرفتن استنشاق

و راست بر داشته شدن و راست ایستادن بسیار به شدن از فریب  
 و چشیدن دست یافتن و دلی کرد ایندن استیجی خبر چشیدن من مصدر ال فعل  
 از عداد ال ایستادن و باز گشتن من مصدر ال فعل علیا بلند شدن طلقا  
 چشیدن چشیدن چشم شدن چشیدن چشیدن و چشیدن من مصدر  
 ال ایضال اغریا اغریا او بر اسب بر من نشستن چشیدن شیرین شدن اولیا  
 و اولیا اشتیاقیدن و شتاب رفتن و پنهان بودن قطیطیا و نرم و شتاب  
 رفتن کنیسی خود را صنعت بسیار کردن قطیطیا بی آرام شدن و بلند  
 چشیدن من مصدر ال فعل ال کنیسی سخت و سطر شدن ال کنیسی و سطر  
 و چشیدن و چشیدن ال کنیسی سخت شدن اغریای بلند شدن و لغاب  
 شدن سرزمینم بدین معنی است من غیر المصادرها یا چیزا سطر شاختا  
 بر کما و کیا می که از زمین بیرون آید اجاز نام کو بهی است آیا پیران  
 ابنا پیران ابنا اسپس مردم رکنه ری ابنا الجنس ای همچنان ابنا ابنا  
 اراد فکر ما الی معنی تا و سویی الا کما لا لغت الا جمع او ست الا  
 بدان و آگاه باش و او حرف تنیده است انا بالمد و قتها و او لغت  
 طرف و حاجها و جو با انا لکسر چیزی که در وی چیزی بداند مانند  
 کوزه و کاسه و امثال آن انا من انا و انا اذ جون و وقتی و پس  
 و او معنی اول شرط است و معنی دوم طرف و معنی سیوم اداست  
 حرف چون و او معنی چهارم برای مفا جانشته اذ ما اذا ما معنی زیرا  
 و او معنی چهارم انا و کس ایا کما شاد و کس ایا ما مارا یا طایفه



دو کس را ایام او را که زن است احیا احیا قیله و زنکان و نیا بانها  
ایامی مردان پی زن و زنان پی شوهر او را خلافت کردن ادله نمایان  
از زندگان اصحا تذرسبتان اقویا بزرگان و محکمان اعضا جزو بدین از  
بر بختها و مصیبتا ساری و اسیری و اسیری اسیران و پر دکیان اشارت بهایت  
شادی گشتندگان و او جمع اثر است اشخی بهناد او جمع و شن است اشخی  
بختگران اولیا و دوستان اصفا سکهای هموار او جمع صفات است اشخی  
سورخ جانوران و حشری اطفا تشکان اشخی چاپشگاه روز قربان و آب  
سید سعید یعنی اشخب اشخی مرد پر موی و گفتار نزد احمق کمال اطلاق  
و کرد و او جمع طاست اسرا اسپان بر مناعا بارها و او جمع عبودیت  
اکلا آخر جزو اسب الذاتصغیر الذی است اصفا بزرگایان اقتیاب بزرگایان  
اشقیاب بختان انعیما مالداران او عبایر خوانندگان و پیران که اولاد ازنا  
باشند اعدا و دشمنان از یکایریکان امت امینان ادبا ادب کنندگان  
ار جی و ابخی طرفه و کوششها اکفا همسران ارباب و زهار شنبه التیا  
شخی و کار بزرگ و آن زنک و معنی اخیر تصغیر التی است ابی جون  
و کجا و هر کجا و هر چون ادبی فعل ماضی است از باب افعال یعنی جایی  
و ادبی بالمدح و بخت و ماد اگر نت الی مرد بسیار گوی و سپرده گوی و شرف  
اگر یک زبانی او سطر تر باشد ادبی مطهره آب و او جمع او است  
افلا اسب کرنا و او جمع فلو است السا بهما و از پی آینه ملاکات  
و در فصلی آلا جمع آنها و حکایت است از آواز سگ و نام درختی است

ست کوش اقوی بزرگ پشت امر ا مرد و کرک انی ماده اخش سرکنیا بگا  
 جمع اما کینه کان اما معنی یا یا حرف نداست یعنی ای فلان اولاً معنی آن  
 از بی سختی اری سختی زمانه اما علم زمین و هر میوه و درخت خراب از مازن  
 نسخ رنگ ابر یا عادت اجلی و از فلی جاده و طایفه او اما ایوان ماده  
 سفید و مشران ماده سفید از نامه کوه سفید بزرگ کوش اسی و بی مشران  
 و جمع اسوه و اسوانه دانی صبر را هم گویند اسی بکسر اول داده دی طبعیان  
 و معنی دوم جمع اسی است اسی باضم درمان و علاج اعنی و مشوار اری  
 بزرگویی و نام زمین است اری مراد از تراد و اچار بها و علتها و او جمع است  
 اخشا جواب اطراف و طایفهها و او جمع غنوا است اطباء است  
 چهار پایان و او جمع طلی است اشغی انکه یک دندان او زاید باشد  
 اعضا بر سیده و بر اکرده شده و بقایای چیزی المی مردی که گندم کن  
 باشد و در سیاه و کثیف اشنا میانه اوی سیاه کما قال الله تعالی فحمله  
 اخوی الوی سخت خصوصت اعنی شب کورد نام شاعر اعنی نامی است  
 پشت در بر فته و سینه بر آرمه اجی خانه بی سفت اعنی واری بار سخت  
 و در ناک از طی و رفعتی است اعلی اسی بلند تر اقصی دور تر ادنی نزدیکتر  
 و نزدیک تر ادنی صواب تر و سزاوار تر و موافق معنی اخیر است حال  
 الله تعالی و ادلی لک غامضی لک ادلی معنی اولین اقصی حکم کننده و ادلی  
 نه چار تر اقصی گویت مراد از ادلی و روشن تر اسل عین تر از اجری کبیر  
 و ادب و عادت اعنی و عود از ادبی بخشید و بر غیر تر افشا جواب

و اطراف اقلیمه اروپا است ادبی ناخوش آید و ترو و بلا سخت  
اربی زیاده تر ابدی آنکار تر اکنفی کفایه مند تر اصفی پاکیزه و بر کزیده تر  
اذکی زیور تر از کی پاکیزه تر اشقی در شمع شفا و هنده تر اشقی برکت  
و مراد با شقی که در قرآن آمده است قد ار بن سالف است که ناته و صا  
علیه السلام را پی کرد اصر یکی احسا و ادنا و اهدا کوزش اشقی آید  
اکطینها یعنی پائینی کردن مرابان اسفونا در شمع او و نهد اهدا  
راه رحمت نمایی مارا اطرینا یعنی تطینا است یعنی فال بر گرفتیم با اصد  
که در قرآن آمده است یعنی در روید در استش که خطاب بدوزخیان است  
و یا اکه بوزید یا مقتش دوزخیان را که خطاب یا لکان دوزخ باشد یا  
اللاحه مع الیاء من مصدر الباب الاول من الثانی المجرود  
و ایاب بازگشتن و اوب معنی چپ دست و پا برداریدن درشت  
و اب و ایاب همی وطن رفتن و همیا شدن برای سفر و چراگاه  
من مصدر الباب الثانی ادب و ارب همان گرفتن و بهمانی خوان  
و شیب ملاقه کردن و عیب کردن من مصدر الباب الرابع ارب عا  
داشتن و بزرگ شدن و افتادن عضو و سخت شدن و بهم در آید  
من الباب السادس ادب بر کار صلاح بودن من مصدر الافعال ارب  
تو انگر شدن و در خاک غلطیدن و خاک بر چیزی افتادن و بهمن معنی خرا  
قول نبی صلی الله علیه و سلم اتر اهل کتاب فانه ریح لها حبه و اتر  
و شش کردن و آتش اهرام خود او که سفندان و شش کردن

اصحاب فراهم آوردن و او از دادن اجواب جنب شدن و بجانب جنوب  
رفتن احساب پذیر داشتن و بخشیدن و بسیار کردن و اطراب شاد گردانیدن  
اخراب ویران کردن احصاب فراخ سال یا فتن و فراخ شدن و بهره ور شدن  
اجداد تنگ سال شدن و تنگ شدن احصاب نزدیک شدن از برای حیمه  
تیر گردانیدن از ناب گناه کردن و برود و <sup>بکشد</sup> از بر طاب پخته شدن غل  
و بسیار گناه شدن زمین ارقاب مایل گردانیدن از یکاب برفشان و بر  
آمدن و از انوزدن از راب ترساییدن <sup>از</sup> احصاب کرسنه کردن اطناب بنیاد  
کفشتن احصاب با عا و مملد و ششیدن و یاری کردن و فراموش کردن احصاب  
فهرت باین گردانیدن احراب دلا که کردن کسی را با عا و مملد احصاب جمع شدن  
سخت گردانیدن اصحاب دشوار کردن و دشوار یافتن و شتر زراجه  
یغری که داشتن احصاب نزدیک آمدن و گردانیدن ارقاب بخشیدن  
جزی کبی برین وجه که آنچیز بعد از وفات حق و تابش اشراب آمیختن  
و اعلام کردن و در دل انداختن و برین معنی اخیر است قول حق تعالی  
عاشروا فی قلوبهم العجل یعنی حسب العجل نیفخه اصحاب پاک گردان و  
کردن و قلوب بر دار شدن و مبلوغ رسیدن فرزند و پیشم و روی  
بر چیزی که داشتن و برین اضراب روی بگردانیدن و معین شدن و  
حتمه یغری و ادن بشتر او کسی را بر زدن کسی که داشتن اطلاق  
شدن و محتاج گردانیدن بطلب مطلوب کسی را بر انداز راه آسان  
کردن و عا و مملد سخت افتادن و باز گشتن از روی رسانیدن و ششیدن

کرداریدن اغراب دور شدن اعصاب باکیاه شدن وزمیه از پی در آوردن  
اعجاب خوش آمدن و در عجب انداختن و عجب گرفتن و بکر کردن اغصاب  
بخشیم در آوردن اغراب بیان کردن و سخن با اغراب گفتن و بخشفتن  
کمزاب غریب آوردن و نیک خندیدن و عجب گرفتن اغراب بر شتر  
نماندن اغراب نزدیک شدن زن بزاون و شمیر در نیام گرفتن کتاب  
نزدیک آمدن کتاب دروغ گویافتن کتاب از بر چیزی نوشتن کتاب  
کتاب آموختن و سرسنگ بستن کتاب آما سیدن دست از کتاب  
الغاب بازی کردن الغاب مانده شدن اگر آب شتابیدن کتاب بر  
اشتن و نیک و دیدن اسب انجا فروزند نجیب دادن اسباب در بدن  
اغصاب رنجانیدن اغصاب نه گمانا بعضی کشیدن و کد داشتن تا آواز  
کنند انساب بغارت دادن اغراب بشتافتن درنگ و دم بریدن از  
ارغاب موی بر آوردن اغراب پس رفتن در جنگ استقامت اغصاب  
نزدیک آمدن و نزدیک بگردانیدن اسب بسیار گرفتن و در پیان  
قواخ رفتن باغاب بر جهاییدن ایجاب واجب گردانیدن ایجاب  
شدن ایجاب باز کردن و باز داشتن از حاجت و کاذبی کردن  
که از آن کسی با شرم آید الغاب ازین بر کنند و تهمه را جمع کردن  
در اغراب نزدیک شدن و و ایم شدن اغصاب و و است داشتن  
و بر گردیدن و بمعنی اخیر آمده قول حق تعالی که از زبان سید عالم  
علیه السلام میفرماید اجبت حب الخیر ثم منکر و منکر و منکر و منکر

یکی نیست و غیر یعنی خیل و من یعنی علی یعنی بر کزیدیم دوست داشتن  
 خیل را برد کر پروردگار خود اصحاب کینه در دل گرفتن اقباب گاه گاه آن  
 دیگر و در میان تب آمدن اشتباه کینه در دل گرفتن و بر این سخن و غیر  
 کما و کباب بر روی در افتادن الباب عاقل شدن و مقیم شدن او با  
 ترجم را ندن اصحاب پیدا کردن ایداب بهمانی خواندن اصحاب زنگنه  
 موی افتادن و رسانیدن ارباب ریجیندن من صمدی الا فتوال احتساب  
 کشیدن احتساب کو سفند و شتر و برده حبه فروختن بردن احتساب و در  
 خیدن و جنب شدن احتساب در حجاب شدن احتساب بخاطر زبان  
 فریقین احتساب با یکدیگر حرب کردن احتساب بشمار آوردن و فرو چشم داشتن  
 احتساب و دشمنیدن احتساب خصما کردن یعنی زنگنه کردن موی احتساب  
 مرد و ابرزن خواستن و خطبه کردن احتساب همه جمع کردن احتساب بر  
 داشتن کیا و مثل آن ارتقاب میل نمودن ارتقاب چشم داشتن احتساب  
 پاره از چیزی ستاندن اشتقاب سفینه شدن چیزی جنبه چیزی از میان  
 بردن یا شد اصطلاح مغز را از استخوان بیرون آوردن برای خوردن  
 اصطلاح بخانه مشغول افغان کردن ارتقاب گناه کردن و شروع کردن به  
 کاری اشتقاب بر بودن اصطلاح با یکدیگر صحبت داشتن و یادی کردن  
 و بیرون آوردن مغز از استخوان اصطلاح خلل یافته شدن و پرت شدن  
 حال چشیدن و چشیدن و با یکدیگر شمشیر زدن و بهم گرفتن اطراب شاد  
 کشیدن احتساب چشیدن از غیر شمشیر زدن اشتقاب بنده کردن چشیدن

احتساب

اعتاب بازگشتن اقرب نزدیک شدن اعتاب برین و در حال خیزش  
 از دواب برداشتن چیزی اعتاب عامه بر سر نهادن و مصایبت  
 اعتاب بیع از مشتری بازداشتن و تسلیم نمودن کتاب نوشتن  
 کتاب حاصل کردن بیع خود و تصرف کردن در کسب کتاب افزودن  
 شدن آتش انتخاب با و از بلند گزینستن انتخاب برگزیدن اعتاب بزرگ  
 جواب گفتن انتاب چیزی و اخواندن و چیزی نسبت کردن انتاب  
 در رفتن و تدبیر کردن انتاب بر پای خواستن و بجای قیام نمودن  
 اشتتاب سیاه و سفید شدن انتاب رو بند بر بستن انتاب غارت کردن  
 کتاب بنون آید بر آوردن دست از کار انتاب از یکدیگر قبول کردن انتاب  
 در شک افتادن انتاب پایان گذاشتن کار و در پوشیدن جام  
 انتاب بنوبت آمدن و قصد کردن و کسی کاری رسیدن و بازگشتن  
 و بکار انداختن چیزی آمدن انتاب غیبت کسی کردن انتاب بر راه رفتن و  
 دویدن استتاب و ششام دادن انتاب با تغیری در آمدن انتاب  
 پیرامین بی استین پوشیدن و باصل و نسب شدن انتاب شرم  
 و شستن انتاب بازگشتن انتاب شوریده حال شدن و استغفاره حال  
 گشتن و بهم بر آمیختن و بهم پیچیده شدن از دواب بزرگداشتن کتاب  
 افتادگی شدن من صد الانفعال انتاب رفتن انتاب کشیده شدن  
 نیک رفتن انتاب بلند بر آمدن انتاب خواسته شدن انتاب کشیده  
 جیدن و نیک رفتن انتاب بزرگداشتن انتاب و شستن انتاب



در کین نشستن شکار انخاب ریخته شدن و جریان آب و اشک انخاب  
نیک رفتن اسپ و شتر انخاب پر اکند شدن و پیوسته شدن و دو  
زن و راه گرفتن میان کوه انقباض بریدن و بریده شدن و از شتر  
و غیره انقباض و اگر دیدن انجباب و اشکن ابر و تاریکی و امثال آن است  
روان شدن آب و بار و مثل آن و بازگشتن انقباض و پیاده شدن و  
کندن سوراخ انقباض ریخته شدن انکباب بروی در افتادن انقباض  
در سوراخ شدن انقباض روان شدن آب و مثل آن <sup>من مصدر انقباض</sup>  
استقباب گناه برداشتن استرباب ترساییدن استعجاب صحبت چیزی خوا  
و طلب عتاب کردن استعجاب و شوار شردن و دشوار شدن استعجاب  
غلظت شدن انکبین استعجاب شاد شدن و خوشی کردن استعجاب عجب کردن  
استعجاب خوش آمدن آب خوش نمودن استعجاب سخت غریب آمدن  
و غریب شدن و سخت خندیدن استعجاب چیزی نوشیدن و خواستن  
استعجاب عرب شدن و سخن فارسی و در میان عربی در آوردن استعجاب  
نخاد منقوط جماع خواستن با زن استعجاب سزاوار شدن و طلب  
کردن استعجاب آذین کردن و همراهی را رسیدن استعجاب طلب خوشی  
کردن استعجاب جواب جستن استعجاب طلب همه کردن استعجاب بهما شدن  
و راست شدن کار استعجاب دوست داشتن و برگزیدن استعجاب  
طلب کردن علاج و عقلت دور شدن از علاج من مصدر انقباض  
نیک نشستن شکار انخاب ریخته شدن و جریان آب و اشک انخاب

اشتریب کردن دراز کردن تا بجزئی نیک نگرسیته شود استیباب مثل  
 الاستیباب ای همه کردن من مصدر الافعال احیدیه کوز پشت شدن  
 احیاب و احتیاب غلیظ شدن آب و باکیاء شدن زمین عصبیاب  
 جمع شدن مردم احتیاب باکیاء شدن زمین من مصدر الافعال انیاب  
 راست ایستادن و هموار چیزی و کشیده شدن راه و مسرینه راست  
 داشتن احلیاب پراکنده شدن و نیک رفتن و چیدن از لغیاب دراز  
 شدن موی خوزه و بر آمدن موی و فراهم آوردن سیل خیزنا اسلیاب  
 راست شدن و کشیده شدن از لغیاب بسیار شدن سیل خیزنا که چیزی را  
 فراهم آورد از لغیاب بذال منقوط چیست روان شدن من غیر المصایر  
 سخت خورنده و سخت آشامنده اش جامه که میان آن سوراخ کرده باشد  
 و در کردن انداختن استین اثوب جمع او استوب آواز و زره که گشتن  
 آب پدید آید تسبیح کننده و باز کردیم بجانب حق آب بتشدید باجه  
 جامه که چهار یا یان خورند و گفته اند که آب بتشدید میبایم راهی نیست  
 که میوه مرادی را او شایطانها که متفرقه اند صاب اشقرانک سنگ خاک  
 و صاب گرد و آراب مسران و دوستان انصاب رنجا و تها که آنرا کاف  
 برپای میباشند و پی پرستند اکواب کوزما و ابریهاید بسته و پی  
 با احتیاب سالها بشتاد و شتاد و زمانهای دراز در اندامها و دوستان  
 احباب انکور و نوزاد و بین معنی اخذ و کشاف در سوره عم آمده که انساب  
 انساب انساب و نوزاد و بین معنی اخذ و کشاف در سوره عم آمده که انساب

اسب سوي دژر اسباب سببها و در نا و راهها و معنی او وسط است  
قول خدا تعالی اسباب السماء یعنی در نا و اسمان اقطاب قطبها انبیا  
و انبیا انبیا سببها و طبیب حکما بی که در و شیر کنند و او جمع و طبیب  
اقطاب قریه کان انابیب بندانی و اینها جمع انبوت آمده یعنی مفرد هم  
شود و اقطاب رسیما نها و خیمه و آن جمع طبیب است اقطاب و اقطاب و اقطاب  
سکان اقطاب نامها که دالت بر مرج و ذم کند اعتقاد فرزندان که از پس و  
باشند و پاشنهها اقطاب نیز مهارت اقطاب کردند و اقطاب نورشان اقطاب و  
از یک کیل بزرگ جانب پای کوتاه و وسط جانب بچکان کاذب در و خدا که  
و در و غ کو بنده تراصب که در قرآن آمده است اصب الیمن یعنی میل  
سوی زمان که در اصل اصبو بوده اسلوب گونه و طریقه و کردن شتر است  
جمع او و اسالیب انواع کلام را که میزاج شتران کومان بریده و  
باریک میان ام اوزب و انابیب بندیان و این هر دو جمع انبوت است  
انابیب درخت اختب خرگور و زاختب کوه درشت و بزرگ اختب کور و  
اخر ب آنکه او را خا و شتران شتاب سازنای حرب و او جمع اهر است  
سفینه نکه و آنکه سویی سویی سفینه باشد و اسپ بوزا اسپ است و آن  
کیلیهای اهل سین و آن جمع و هاست و انابیب نیز آمده اهریب  
و آنکه در اصل شتری و در نکه که سفینه و سنج باشد مردی که سویی  
است و آنکه در نکه که سفینه و سنج باشد مردی که سویی  
است و آنکه در نکه که سفینه و سنج باشد مردی که سویی

ارزب

و گویا هی مخصوص اراستب جمع او انکب آنکه اورا کمان و تیر نباشد که  
 رکمی که برنگی دیگر آمیخته باشد که ب سواران ارجاب رود و با ادب طرف  
 و با جیه است آنکه دندانش روشن و صاف باشد اشیب سفید رنگ و  
 آنکه جوی سر وی سفید شود و روزی که باد سرد باشد ارب بسیار خزه  
 اغلب آنکه از دون سر وی شکسته باشد انصب راست تر از غیب  
 غریب تر و عجیب تر از لب شادی ترو آنکه اورا لرزه باشد او طب  
 بفتح طار در از پستان و دستان با هم دیگر و پسر خنده و آنکه پیش معلوم  
 نباشد عجب عجبها و آن جمع اعجوبه است از ب سال فراخ و جوان  
 پرموی دراز موی اغلب خطبه خوانده نیک تر و آشتی که بر روی  
 موی ده از آنکه باشد در عنیت که او را اشقر تراق گویند اغلب  
 سخت لاغز و اب روغن تازه که در دیک کرده باشند تا بکند از د  
 اطبیب خوب تر و خوشتر اغلب افزون تر و پشته و شقی سبک کردن  
 البیب مناسب تر از لب و ارب زیرکی و عضورا هم گویند آرا  
 و انداز یک و عاقل ادب بهمانی خوانند ادب طریقه که پسندیده و با  
 صلاح باشد ادب جمع او اعراب عربیان پایان نشین اخب و بیان  
 تیر سخافه و سوراخ کرده شده ادب ادب کننده از غیب نیست  
 کشف تر از طب میوه تر از لب کار و حاجت و از لب جمع  
 کار عجب ارب طوط و کاپ پسندیده ادب جمع و با لب  
 حاکم از من مصدر اللغز فی الجمله و اینها که در کتاب

پیرون کردن خراج و حاصل ملک التفت آمدن التبت تبت پیر تا اول  
و تخفیف تا نانی مصدر است و برای تاکید و مبالغه مستعمل است  
و او معنی قطعه می باشد یعنی یکبار بر پیرون و در اصل تبه بوده العباد  
در و زیاده است امارت سخن چینی کردن امارت میثوابی کردن  
امارت امیر شدن امارت بحرف را کشیدن زبان در گفت است  
کژ شدن و سر اشیب سر بالا شدن و بلند شدن و وقت معین کردن  
الت نقصان کردن و بازداشتن و گردانیدن و سوگند دادن و اگر  
و کلت غیبت مردم کردن میت بی شوهر شدن زن و بسیار شوهر  
مردانست و اهله آه کشیدن از اندوه میت نالیدن و حسد بردن  
الت غالب شدن بجهت امارت نرمی و آسگی نمودن اجازت بزرگوار  
الفت خور شدن الفت نمک و عارداشتن امت امین داشتن  
و بی ترس شدن الت عبادت کردن است سخت کرم شدن است  
کنینه داشتن چشم گرفتن ابوت پدر شدن لافچه ادا کردن و  
ببر و بدن اثره پوست اندرون شتر و کردن تا اثر آن بر زمین  
بیدار شو و است رحمت کردن و مرثیه گفتن من مصداق افعال بیا  
شب کردن و نوشتن اثبات قرار دادن من غیر المصداق اجناس  
فردی کردن و عارام گرفته دول شدن اسحات مینت شدن و ادا  
بن کندیدن ملکات چاهوشن کردن اسبات در شب رفتن اسبات  
و در ملک سال شدن و بی کرایه اسبات دشمن را قتل کردن

به پیش کردن شمیر و از نیام بدر کردن اصوات خاموشی کردن و خاموش  
 شدن و آکنده میان کردن و از سخن گفتن در افتادن اجنات ممالک کردن  
 و هر کاری آنگندن که از آن بیرون شدن نوین از کات زانیند ابتدا  
 بریدن پشت پراکنده کردن اجنات خوار و زبون کردن و ششم داشتن  
 افلات رستن و رانیدن و ناگاه مردن اجنات رویدن و رویانیدن  
 اصوات خاموشی و نابت پاداش دادن و باعث ال مزاج آمدن باشد  
 کند به شدن اجابت جواب دادن از نابت که از ایندن اراست کسی را  
 بکمان آنگندن و شک آوردن اثبات پیر کرد ایندن و سفید موی کرد ایندن  
 و پیر شدن اصابت رسیدن و یافتن و خواستن و صواب گفتن و صواب  
 یافتن اطاعت خوش کردن و خوشبو کردن و استی کردن نابت  
 باز کردن بسوی خدای عزوجل و بازگشتن از کار بد نابت بهیر را خواندن  
 امانت ریختن اجابت شب که را ایندن و ممالک کردن افات و گذر نین  
 اثبات توانا شدن و قوت دادن و کلمه بی اجات نقصان کردن اجابت  
 خشک کردن کلاهات میرانیدن و میرانیده داشتن و قول خدای تعالی  
 امتنانستین معنی اول است و اما نه العدا بایه عام معنی ثانی افات بهر  
 رسیدن و باران باریدن اجابت طلال کردن اماحت تقدیر کردن از حقه  
 و در شدن اجابت پیرانیدن افات بهر باران کردن باران است و در  
 استایش و آن و شبها نگاه آوردن و شبها پیرانیدن جاد و کینه  
 جان و حق بستن و پیرانیدن و غلبه کشیدن و پیرانیدن

یا نشستن اما نه بجای معلوم بوش آوردن و یک و خون ریختن اصاحه تر سید  
اما نه خوابانیدن شتر اماره هلاک کردن اجاره نیک کردن و نیک  
گفتن و روان کردن اراده خواستن اشاره بلند کردن نام و بنا کردن  
و شمس شدن و با و از بلند خواندن اعاده باز کرد ایندن اعاده در چاه  
گرفتن الاذه چیری دادن و چیری ستانیدن و غیر بکس نیدن و غیر  
گفتن افاده غایبه دادن افاده قصاص کردن و اسپنجشیدن لبها  
هلاک کردن اناره کرد انکینختن و بر خیزانیدن و زمین را تخم افشاندن  
و بهر آیدون با و لا که رسول و لایحی شدن اجاره جواب باز دادن و باز  
گذاشتن ادازه کرد ایندن و کرد کردن ادازه کرم در افتادن الا  
گرد کرد ایندن چیری بر چیری الا تر سید و در خان کرد ایندن  
و حق کسی را بهرون با اشاره بر من گفتن و فرمودن و انکین رفتن اصاره  
کرد ایندن و میل دادن اطافه پر ایندن اعاده طاییت دادن افاده  
غارت کردن و بهور رسیدن و شتافتن و تنگ یافتن و پیش رفتن  
اناره روشن کردن ایندن و روشن شدن و عا بهر اعلم کردن اجاره  
رواد اینستن و فرو گذاشتن و وصلت دادن و بریدن و از پس  
گذاشتن و روان کردن و دستوری دادن و تمام کردن مصراع که  
کسی دیگر گفته باشد و یک قافیه طافه آوردن و یکی دال افاده پیروز کردن  
و این سیدین در افتادن کاشه فرزند ان نمیکند ایندن با طافه  
مشکار اینکینختن طافه میل دادن و افاده و افاده و افاده و افاده



[illegible]

و محبت کردن و در خود گرفت و پناه دادن اطافه کرد چیزی در آمدن آنرا  
بلند شدن اذافه چنانکه اساقه جادو را یکی دادن بجهت رانیدن جادو را  
و رانیدن فرمودن ایشان کار پسندیده کردن اراقه ریختن آب و لکه  
بآب ماند اضافت تنگ کردن ایندن و تنگ دست شدن اطافه تهی  
اقافه بهوش آمدن و فرق تیر به گمان نهادن اساقه فرو که احش و خفا  
کردن الاافه نگهداشتن و راست کردن احاکه اثر کردن اجانه کردن  
احاله حواله کردن و گردانیدن و محال گفتن و براسپ نشستن و بایندگی  
و یک نشستن اعاله بکمان افکندن و منرا آوردن امیدوار شدن که این  
پیر باران بیار دالته دولت دادن اذاله خوار کردن ازاله و ازاله  
کلاهادر کردن اساقه روان کردن آب و سیل مثل آن ازاله برداشتن  
اطافه و از گردانیدن سخن و فرزند دراز زادن اعاله بیایع ال شدن  
دور پیش شدن اعاله در حاله البستی فرزند را شیر دادن و افاقه  
بیع سخافتن و از گناه در گذشتن اماله میل دادن و گردیدن  
زیاده شدن و بجهت شدن انا که عطا دادن اوامه و ایم و پیشرفت اساقه  
چرا ایندن اقامه ایننا که اقامه یعنی مهله بی شیر که اشتن کسی را و بخت  
در نزد منده شیر کردن کسی را اقامه استیادن و برتری و پیشرفت  
مکرم و مقام و دست داشتن و قاست گفتن و حق چیزی که اردن  
مکرم و مقام و دست داشتن و قاست گفتن و حق چیزی که اردن  
مکرم و مقام و دست داشتن و قاست گفتن و حق چیزی که اردن  
مکرم و مقام و دست داشتن و قاست گفتن و حق چیزی که اردن

و تهمت گشتن امانت بخوابیدن امانت هلاک کردن امانت  
 بی جا روا شدن امانت روشن کردن و روشن گفتن و صیقل  
 دادن امانت و امان کردن و بوعده چیزی فروختن و جزا دادن  
 و بعضی غیر مشتق از دین است بگردان امانت یا بی کردن  
 الاکتسازم کردن و از اینجا است قول خدای عزوجل و ان الله  
 امانت خوار امانت افت ببال رسیدن امانت بآب رسانیدن  
 بگاه و آب دادن و آب از زمین بیرون آوردن و آب در  
 چیزی ریختن امانت بازگشتن و قصاص کردن و بجاوی آوردن  
 امانت بپناه گرفتن و کار کرد ایندن و معنی اول است قول خدای  
 عزوجل فاحملوا الحماض الی جذع النخلة امانت انداختن امانت  
 و در مسند کردن و تهمت نهادن امانت نمودن و نشان دادن  
 بی کردن امانت روشن شدن و روشن کردن امانت  
 و در گزین ایندن امانت باز کرده ایندن و غنیمت گردانیدن امانت  
 و در انبار کردن ایندن و خام کردن گوشت امانت نماند کردن  
 من مصدر و لا فتال افتاد است باطل گفتن و تهمت شدن و  
 بیکانه و مستعمل شدن امانت نماند کردن امانت و پس  
 بگریستن امانت بر سر افتادن امانت بپا و عین الفعل است  
 کردن در کاری بی امر کسی و آن مشتق از فروش و تهمت  
 و خوردن و قوه گرفتن امانت و در آن و در آن

و فرار گرفتن سخن و یادداشتن چیزی را و فرو آمدن مرغ از هوا  
بشکار و کجاری قیام نمودن و بی مد آن کار خواستن من مصلحت  
الانفصال الفضلات بکشدن و پیش رفتن الفضلات رشتن اینها تمام  
پخته شدن فرما انتبات بریده شدن الفضلات روان کردن و کتب و ادب  
در استقامت شدن انفعالات خرد شدن من مصدر الاستقلال  
استثبات در ملک کردن استتابة توبه کردن خواستن استتابة موصوفه  
آمدن استتابة خوش آمدن و استتابة کردن استتابة طلب نیابته کردن  
استتابة روزه زینت خواستن استتابة قوت خواستن استتابة  
استقلال بودن در حرب و از موت پاک برداشتن و کتاب شدن  
در حاله استقلال بیج و اشکافتن خواستن ای عقد بیج فسخ کردن  
استتابة جواب دادن استتابة چیزی یافتن از کسی که ترا در کار خود بکار  
افکنده و چیزی بکار افکنده دیدن از کسی استتابة کاهل شمرده  
استتابة فریاد خواستن استتابة دستبسته پیرون افکندن چیزی  
بر انگیزتن استتابة مباح گردانیدن و مباح یافتن و از بن و بیج  
کندن استتابة آسودن و بوی بردن استتابة عطا خواستن استتابة  
کردن خواستن و فروختن شتر استتابة بیک شمرده و نیک آمدن  
استتابة افزون خواستن و مقصر شمرده کسی را در کاری استتابة  
بازگشتن سخن خواستن و باز کردن خواستن استتابة فایده گرفتن  
استتابة فرمان بردن و قضا صحت استتابة و قضا صحت خواستن و قضا

شدن استخوان پناه داشتن و پناه خواستن استسار کردن بر انگیزش و پراکنده  
کردن استجازه زندها خواستن استجاره بهتری خواستن و همایابی طلب  
کمون استدازه کردن شدن استدازه زیارت خواستن و کردن استشاره مستر  
کردن کو خواستن مشورت از کسی و فربه شدن استطاره پراکنده شدن  
و فاش شدن و پراپیدن استعاره بجا ریت خواستن استناه روشن شدن  
استجازه لنگر خواستن استنامه واپس رفتن استخمس پیوسته خون آمدن از  
از فرج زن استرافقه مرغزار شدن زمین و فراخ شدن استغاضه عین  
ساختن استغاضه خبر خواستن و پراکنده و فاش شدن خبر و قصه کشاد  
شدن و بسیار شدن استتار از چشم سوختن و فربه شدن استتار چپا  
و منرا و ار شدن استتار فروختن خواستن استجازه کسکی استتار  
توانستن استغاضه بهوش آمدن استباله بول کردن و خواستن استجا  
محال شدن و محال شمردن و از حال بگردیدن استتاله کردن کشتی کردن و دراز  
شدن استتاله ذل خوشی و ادون و بسوی خود میل فرمودن استتار  
و دام خواستن استتار است شدن و راست آیتادن استتار  
خواب کردن و آرامیدن استتار سفینه گردانیدن و از راه بزدن و چرخ  
گردانیدن استتار تکی کردن خواستن استتار آشکار شدن استتار  
و دام خواستن استتار بازی خواستن و زمار پاک کردن استتار  
فروتنی کردن و زاری کردن و کردن همان زمان را استتار نرم  
و استتار خود نمردن من استتار استتار و استتار استتار استتار

نحوه پسن غیر المصادر اگر چه جاه کنان و از جمع اکار است علی غیر الیه  
نکر و نه لغایت بخشنده و بزرگوار العوبه با نزی اکر و نه دروغ امصوفه  
برک کیا هیست که نام گویند اسمیه جمع هاست انجرة بخار ما انفت که  
کیا هیست دوزنک و جمع دغان ای دودما ارشت سرکینی که یک دخترا  
چنیند تا خشک شود و آتش را برافروزند انحلت پائله که برای صید مرغ  
نهند اصبیه یعنی کو دکان از منته زمانها اثر به شتر اهدا و آشامیدنها است  
پیشانی که سرخ باشد اصلیت شمیر صقیل کرده و شمیر از نیام کشیدن  
اصدات کار دما و آن جمع صلت است اصمت حای خالی اصبوته شمره  
کمراد و باده ادا میسه شبانگاه اساوره هواران و نام طایفه هیست  
از جم در بصره و دست رنجنا و آن جمع سوار است اصحیا به شب  
بی ابراضباره و اضما حایقه و بر سر هم جیده از کتب دیگر آن ارضه بفتح الحاء  
درا و مهله و ضاد مع کرکی است که خوب را میجو زد و آنرا بزبان کسلی  
پست گویند از جبهه بحیم قبل از دود و حاء مهله بعد از آن چیز است که از ریسمان  
معلق بندند و کو دکانرا بران نشانند و این طرف و آن طرف جنبند  
انجرة کیا هیست ایسته برمه کو سپند اذاة و اذیه اگر در درخت و درختچه  
بدو آزار یا بندار است بالکسر الف حاجت ربت بضم الف کرده و عقد کوچک  
انچم مردم را بخنده آرد اعجالة شمیری که در غیر وقت شبان برای کسی  
بختی سرود اللیت بفتح اللام و کمر یعنی اللی است اعفت احمق و  
انکب هیست حب کاری که از خرت زینها و دشت و شمشیر و سیاه

آفریننده باشد و او جمع خیر است اخلاق طایفه ای و انسون و کارها  
تکلیف و باریک که مانند آن سحر باشد و درین جمع و باست آیت  
از حدیث از حدیث قرآن و جماعه از چیزی و بمعنی عجب آیات جمع او است تو  
که دردی داشت تو که زنی انبوتی چیزی که بدان دمان مشک و غیره بندند و ما  
درین باب ضمیمه کردی اندک فوارج که اصحاب عبد الله بن ابراهیم قیمی اند از  
مان بار و عن تازه آغشته است مادر اجماع جمع امانت بمعنی مادر است  
و او جمع ام است اما ده فراج ملک اغویة حادثه و سختی زمانه اجوزة تیر و  
که در خانه اند از زجه سقف اسوة و اسوة بالضم و الفتح پیشوا و اسوة ستر  
و او بمعنی او همچنین است و بمعنی میان چیزی نیز آید الطمته و اسلمة ستر  
و در یاد میان چیزی ارطه براد طمته زن پوه و مردم ضعیف و فقیر  
حتاج از ته کبر همزه جایی آتش اخیزه زن اسیر کرده شده است  
نیمه شده است و در ویت که از و عا بر جوب شویند از و نه او از کشته  
از طمته سبب یار و سبب از بته مرمی از و نه اجر بزرگ است اهل مشایق  
و همان آله حالت و چیزی که سبب حصول بری شود و جوی که صمد  
دالاج بر و راست کنند آلات جمع اشتات پراکنده گان آفت حجت  
آفات جمع وی آفت و از و شانت زمین پشتهای خورد و  
طایفه بلند و بلند و پشتهای است که طمته و شانه میم راه دین و  
نفت است جامع است جماعه دیگران را می خلیف السلام و در  
که جامع غیر سقفه ای مردم را شد و دین و طمته و در و طمته

چترنی و مادر و فرد و ممتاز در دین است کینکه ایات غایبها و غولها و  
 ابلیس جمعیت الهیه نام شهری و پاره خواجه دوستمان <sup>خواجه</sup>  
 حاجی اسپ و بدالف و تشدید یا اش رات یعنی رمزها و فرمانها  
 ای الات اخت خواهر و مانند و برین معنی اخیر است قول <sup>مجلس</sup> <sup>مجلس</sup>  
 کلام و خلعت امة لعنت اختها اخوات جمع و بی استرة جمع سریر است  
 اجنه دختر اذیه بلا امانیه منی و خوشیستن منی الهیه و بر الهیه و بنده که سفندگو  
 پنج انگشت بزرگین انقیه و یک پای اسطوره ستون ابره نیش کرم  
 و نیش تیغ و نیشی که باشد و سوزن اگره جابه اسطوره و اسطوره محن <sup>محل</sup>  
 و طبری باطل و افشاء الهه خدا یان کما قال الله تعالی لو کان فیما الهه الا الله  
 لعندنا استخه بیدان اوآه روزیها اثره و آثاره بقیه خبری از ره روزیها  
 اوآه زن حله و حیت و مرغابی ماده کوبان کیلی مایه سیکا که مینا و لاند الهه  
 خداوندان و او برای جمع مونس است اجبت و پس از اخه شده و او  
 فعل ماضی مجهول است آمنه و آمنه مردیکه امین امانته آنچه کمی سپاره  
 تا هرگاه که خواهند بستانند اخینه لاجتنبای ترکمانی و جامه پشمین <sup>مجلس</sup>  
 از مینا زل قمر و او مفرد و جمع آمده از ره درخت استوار شده در زمین و در  
 استوار و شتر ماده و قوی و شب سردا شکله حاجت و زولانه کینهها و  
 و طریقه که همان تربت کنند و مان که بر بالای تربت آمده باشد  
 انقضت طشتها و کینهها و آن جمع اخیه است از ره بفتح همزه و سکون راء  
 و طریقه زولانه و درختی است که از و بسبب صفا کینه از ره بار او <sup>مجلس</sup>





درخت صنوبر ابوة پیری اخوة برادری اخوة برادران ادوة بدو با هم  
 اختارة و اجرة مزد و امان پشته همیه آخرت آن پیری اساتذ شیر درنده  
 که کینه تحت آداستند و گوشت منخ که در جرحت پیداشود و بعد از رفتن  
 ریم اسکنه آستانه اساکوفه کفشگران و صنعت کاران ادویه مقدار  
 ده درم است و پنج سح در همی و نیز ادویه که در حدیث آمده بمعنی چنگ  
 امعته مرد ضعیف را می احصیه کینه اسلت پید جانب فرج اخلاص جمع  
 خلل است یعنی جو بهاء که دند از آنها خلل کنند اجبه و ای که پیشه اذله  
 خوار شدگان و نرم شوندگان و دوست داده شدگان و سخنان منکر آنها  
 ایتیه آئینه ایمنه امان افایه بوزن فطاة انتظار و آستکی وزن آستیه  
 آستیه طرفها است و برین معنی جمع اناست و بغایت کرم کتوله تقالی  
 تسبی من عین آئیه اهرت بیا در از مرد فراخ دهن از ته هارما  
 اکته پردا انته کو سفند ماده آنت و آنت و آبت روز سخت کم  
 ادطفه جمع و طیفه است که در کتاب واد مین است اصدده پیرا  
 خورده از ته متاع خانه اهرت جمع دی و اتمه شکستی میر که بر باغ  
 رسیده باشد اما دماغ را اثر جراحت نشده باشد اثر از آیه کلک  
 برو نهند تا در افتاب خشک شود از نه زمانها آئینه شرا بهاء و خا  
 واد جمع بنید است اده سخی زمانه و کار سخت ادویه طرف آیه  
 اندر منظره کوسید اطرة پی که بر فرق تیر تحبست و غریب و خاکتری که  
 و کیمب مالند بجهت اصلاح و کله طکر و طوف آئینه و کیمب غریب

وقت دید بلام معنی اسقیه ای چیکما دشکما اکیه پوشش  
این جمع اکاست اقبیه جمع قباست اقباله واد باره پاره پوس  
که از گوشت در او بخت باشد و سگانه که در گوشت پیدا شود اطوار  
کبره همزه و اد نوعی است از آتش و بعضی کشش شده را گویند اط  
طعامها اغذیه غذا اما غلظه پیران سلحه سلاحها و غیة عابها و ط  
است کربی که در جوب می باشد اینیه بنا اما اقبیه ستایشها  
بر خستها اما له جری گوشت اهتیه ساز و قشارش اهل بهمانه و ادله را  
السنه زبانها کاسه و پادشاهان عجم و اد جمع کسری است ضا  
ضیافتها و مهمانیها اقوربات سختیها اجنه بالما امرغان و غیها  
آدمیان ایله موضوعیت ایلات رودخانهها و طر فها که در این شهر  
و دوشا کینند اجنه بجها که در شکم مادر باشند و اد جمع جن  
است اضمیه و اضحیه و اضحاة کو سفندی که در روز اضمیه اقربا  
کینند از ویه بزگویی ماده و حی اغلو طه مسکه که کسی را با آن غلظا  
انندند و نهی الرسول صلی الله علیه وسلم عن الاغلو طات  
لیحیه تنوایی که بر سپیل آزمایش از کسی کنند لکنه بشته زمین و  
نیمین بلند اکماست جمع او که کرما و سخت و سختی حال و حار  
تیمم اصل و ده خفت که اقامت جمع وی احدی بضم کوزه و ارند  
تیمم و سیاهی که از جوب باشد اقبیه خانه که از مسکن ساخته  
باشد و سیاهی که از سیاهیل است و پنج سال آیه اقبیه

در خصوصیت در جزیره ابرده علی است که از غلبه سر حاصل شده  
الخرجه جمع تراست اخرجه جمع جری است اجاشه لاک و حیری کردن  
عاجیه شویند او نه و قهناد او جمع او است احقه اطراف و جواب  
اکلیه مپوه درخت اراک و لطفه و خارشش اکثر تا به خوردن کان  
اکلیه خورده شد اگر که سفته بود اراومه ظاهر بشود و پوست  
باطن اراومه میشود دست آویز در رنگ کندم کون اباله کرده و دست  
غله کوختن امنیه امینی امینه دروغ و آرزوستان خوان محافل  
العد تعالی و اتقی الشیطان فی امنیه امینه سنگ از چیزها  
بایست الالف مع التاء من مصدر التالی المجد و ارش  
میباشد بدون است دراز و نرم شدن موی و پریشان شدن و هم  
پخته شدن است اما همیدن من مصدر الافعال افزاش و بلا  
و منفعت انداختن احد است نو کردن و خبر گفتن و حدت کردن  
اخر است لاخر کردن ستور و در ماندن بسیار اخات سوکنه را در  
کردن اخات پلید کردن و پلید شدن مهربی کس گفتن و یاران  
خوبت گرفتن و بغض آوردن اخات باز کرد و ایندن اخات شیر  
و بدون ارفاق بخش گفتن اگر ان عملین کردن اللیات درنگ کردن  
کلیات بر نه خود گفتن اخات تبا شدن و سخن به گفتن و لاخر  
و گوشت لاخر خردن اللیات با انکه کردن و قیام شدن و در  
مورد اللیات ماده میباشند و لاخر است که گفتن و لاخر

رسیدن و بر زمین نرم رسیدن و مال اسراف نفقه کردن انفعالات  
کردن و تمام دادن من مصدر الانفعال انجاش کاویدن ابتهاش  
انگشتن با جراثیم قهر کردن و موضع قبر گرفتن احتراش گشت کردن اگر  
باک و فکر داشتن از چیزی بگشت عهده گشتن انفعالات شتابان  
بجده شدن چیزی چیزی و دشوار شدن کار بر کسی و کاملی کردن اجتناس  
در حرص انداختن و در حرص افتادن و ازین برگزیدن ارباب زحمت را از  
جنگ کاه بدر آوردن من مصدر الانفعال ابتهاش برانگیختن شدن  
سنگین و دو تا شدن انفعالات پاره پاره شدن اینها در آب خیس شده  
انفعالات پراکنده شدن انفعالات ازین پراکنده شدن و ازینچ افتادن  
الاستفحال پیش آمدن استخراش چیزی نو گرفتن استجاث در آمدن و حریف شدن  
من مصدر الانفعال انفعالات خاک رنگ شدن از شتاب پراکنده شدن غشاش  
عبار رنگ شدن من غیر المصدر انیت نرم آمدن انات رفت خانه انوش  
مرد احمق و ضعیف انفعالات بر آشفته موی و کرد آلوده شدن موی  
و بجا و صاف شدن موی نیز آمده انعت سخت بر من انعت پلید و فاسد  
خواه بای آشفته است شادان ایش در هم میجده شدن انانیت  
سبیل گشت فریاد جوت مرد بزرگ شکم در هم شکم انفعالات گهنگی  
انفعالات و جنگا و بدست سیرت و اصل کار و قدیم احداث نوپا شدن  
انفعالات و انفعالات و انفعالات و انفعالات و انفعالات و انفعالات  
انفعالات و انفعالات و انفعالات و انفعالات و انفعالات و انفعالات

استجاث

مرد و انفعالات

بهنای ماده است و انت جمع اناست است احاد و شجره و افا بها اجد  
 و اجبت قمر باب الالهت مع الجیم مصدر التلانی المجرور اجمع  
 بر آن و متن اشراج دویدن شتر مرغ اجماع تلخ شدن اجماع  
 بفتح الالهت یعنی کدشتن ارج و ارج بر یکخته شدن بوی خوش  
 و بوی خوش دادن ارج کرم شدن و تشنه شدن من مصدر الاله  
 اجماع شاد شدن دل اجماع کثاده کردن دل اجماع کوشش نمودن  
 اسپ در رفتار و نیک رفتار کردن او اجماع در بزه و گناه افکندن  
 و در پناه بردن و تنگ کردن اجماع میل دادن و چامیدن سخن  
 بچه ناقص زادن شتر و ناقص شدن و کم باران شدن موسم باران  
 اجماع پروین کردن اجماع در بردن و در نور دیدن یعنی در هم چیدن  
 اجماع در اول شب رفتن اجماع در چیدن چیزی بجا و در بردن و  
 پرده شدن و حکم شدن اجماع در لاج در بستن و بسته شدن و غیر آن  
 اجماع چنانچنین و برخیزانیدن و حریص کردن ایندن و بکناده  
 آوردن کسی را از اجماع در وقت دو شیدن اجماع پیانی بستن بر  
 اشراج چراغ فرا گرفتن و زمین بر اسپ نهادن اجماع پاهای از یکدیگر جدا  
 نهادن شتر در وقت دو شیدن اجماع مجلس شدن اجماع در عالم  
 گردانیدن و کرم شدن اسپ برای دویدن اجماع برآمدن و آمدن اجماع  
 اجماع شیر دادن بچه اجماع زانیندن و تکیه کردن بر زمین  
 اجماع چختن و بران کردن و تکیه کردن بر زمین اجماع

کنند شدن جامه و بر چار و نشسته سیر کردن چندا که چار و نصیب است  
پیدا کند ایلاج در آوردن و در بردن چیزی در چیزی و از اینجا است  
قل خدا می تعالی یوم اللیل فی النهار و یوم النهار فی اللیل ایلاج است  
برافروختن ایواج نیازمند کردن ایواج بخفستان ایواج با یک  
و غوغا کردن و بیلنگ آوردن بر صدر الانفعال ایواج شاد شدن  
جسمین اعضاء بودن و کشیدن و بچه از شیر باز گرفتن و ایلاج با حشر  
رفتن و ایلاج بسته شدن و ایواج بسیار شدن مال و پر شدن روزه  
از آب و بیای جستن برق امتزاج آمیخته شدن ایلاج با یکدیگر  
در آید یختن و کشتن و جنگ کردن و ایواج پر شدن تهی چار و از  
خوردن بسیار ایواج راه واداستن ایلاج در آمدن احتیاج نیاد  
میشود ایواج بر آید آمیخته شدن و ایواج در رفتن چیزی است  
شیر دادن بچه را ایواج حبه آوردن ایواج گرفتن از و ایواج زدن  
و زدن بردن ایواج پناه بردن و داکه داشتن کار و درگزینیدن  
و ایواج جنبیدن و لرزیدن ایواج بهم در شدن آواز و ایواج افروخته  
شدن آتش بر صدر الانفعال ایواج شکافته شدن ایواج صبح و شب  
ماند ایواج بر آید آمیخته شدن و پر شدن ایواج سخت خواننده شدن  
و دین شدن شدید ایواج در رفتن و در چیزی و دین شدن چیزی  
ایواج و در رفتن و در چیزی ایواج و آتش و شدن ایواج اما بید  
شدن شکم ایواج برافروخته شدن ایواج از دهن و ایواج و

شدن و بکافه شدن انواع کج شدن و لنگیدن انقباض برود آهسته  
 من مصدر الاستعمال استخراج کردن است دراج اندک اندک نزدیک کردن  
 استسجاج نامویشش آمدن و بر طعم آمدن استسجاج تمام شدن و بسیار شدن  
 و در هم رفتن و در هم شدن گیاه استعلاج سخت شدن پوست و طلب  
 علاج کردن من مصدر الافعال ادراج در رفتن و در خیزی من مصدر الافعال  
 البنداج بین و دراز شدن استعلاج بر قفاختن افزون شدن برشته پوست من  
 غیر المصدا در اوج لنگ استسج سگسته سراج شتابکار اوج بزرگ و دراز  
 بالا اوج روشن و آشکارا و درخشان اوج ترنج ارج سیاه چشم  
 اوج آنکه یک خایه ندارد و آنکه یک خایه او بزرگتر باشد و بهم نرسد  
 اوج بالاترین طرف افلج کشاده دندان اوج شش کشیده ابرو  
 و جانوز فراخ کام الفج پزیره تراوج نیازمند تراخج مود که زانوی  
 او از یکدگر دور باشد اوج باز و شتر مرغ اوج درخشنده اوج طرح  
 اوج کرم و تشنه اضرب سخت و جامد زرد و اسپ بسیار عرق و کمی  
 ابریشم ایا ارج دارو نیست ارج و ارج بویا یعنی داروی خوشبوی  
 که در طعام کنند و بوی خوش کند اوج کرد و امواج موجها استسج  
 آبها و غو غو بهم آمیخته اوج جمع و دمج است اوج عود خوشبوی  
 اوج باجم میشود بختیهای کرا و اوج اجده است اوج آنکه شش پای  
 او و ساقها از هم دور باشد و پایشها پیش بهم نزدیک است اوج  
 در دهنی است که از بلیه سازند اوج فم اوج چشم ارج آله و غو و غو

یعنی نزه انج پوست ازواج جنبتا و جنسها و صنفها با سبب الالف  
شیخ الخانی من مصدر الثلاثی الجرد اح صرفه کردن ازواج و برهم گفته شدن  
و فراهم آمده شدن و واپس ایستادن و خلافت کردن اجاج  
تشنه شدن و خشناک شدن افراح بانگ کردن مرغ و سخت نفس کشیدن  
انج و انج نفس سخت کشیدن من مصدر الافعال الحاکم شادی کردن انصاح  
سیراب کردن ابراج بزرگ کردن ایندن اجباح میل کردن و میل دادن اجباح  
افزودن اسباح نیک کردن و عفو کردن گناه اجباح داغ کردن شتر  
اسباح فرمان بردار شدن اصباح کشتن یعنی صیرورة و در صبح رفتن  
بشعاع زرد و سرخ شدن خرم اصباح سیل را رد کردن و پهن کردن  
و میل دادن کما قال البنی صلی الله علیه و آله وسلم قلتم انکم من مصنف علی  
و گناه بخشیدن اصلاح بصلاح آوردن افراح شادی کردن و کران  
قرض بر کسی انصاح تازی زبان شدن و عید کردن نصاری انکا  
لجام کشیدن از جبار و اما سر بردارد و برگ بر آوردن زور اصباح  
نزدیک بزم ایندن شدن شتر افلاح فیروزی یافتن و برستن  
و باقی ماندن اقباح کار زشت کردن افراح درخس کردن  
اتمّاح سر برداشتن و چشم در پیش انداختن افلاح روی  
ترش کردن افلاح مادیان را ایغز دادن افلاح نمک سیاه  
نویسنده کردن و شتر بخشد کردن افلاح با زور شدن و بلرزان  
کردن ایندن انصاح ببا نکت آوردن و نکت بر افلاح رسد کردن



حاجت و روان شدن حاجت الحاج مرد را زن دهن اتیاح انکه  
 کردن ایداج کردن نهادن و فرمان بردار شدن و فریب و خوشحال شدن  
 چیزی و توقف کردن نزد حبتن ایضاح و روشن کردن و آشکارا ای  
 گران آواز کردن ایندن اصحاب خداوند چهار پایان و تندرست شدن  
 اصحاب بسته شدن الحاج مبالغه کردن و ایستادن دوایم باریدن  
 باران اتیاح گفته شدن حاجت من مصدر الایضاح شیب بردن اتیاح  
 کسب کردن اذیاج و پیچی ساختن خود را از اتیاح آگنده شدن اصطلاح با  
 شراب خوردن اصطلاح انداختن الطیاح گفت اندوختن و اگر فتن  
 اتیاح کشودن و آغاز کردن اتیاح روا شدن اتیاح عیب کردن  
 اتیاح چیزی از کسی بگم در خواستن و بی محل سخن گفتن اتیاح سرب  
 داشتن از آب خوردن و افتادن دار و بر چیزی اتیاح برت رفتن و  
 تمام و اگر فتن اتیاح ستودن اتیاح نصیحت پذیرفتن اتیاح بایست  
 شدن آب و آنچه بدان ماند اتیاح سرزدن کاو و قوج و مثل آن اتیاح  
 روشن شدن اتیاح هیچ ازین برکندن اتیاح شاد شدن اتیاح تشنه  
 شدن اتیاح بخش کردن و بخشش خواستن من مصدر الایضاح  
 ریختن و اخیسه نهادن بای اصطلاح بر روی در افتادن اتیاح در  
 شدن و رفتن و بریدن شدن اتیاح کشاده شدن دل اتیاح فای  
 شدن اتیاح سوخته شدن دل از تابش کما و متغیر شدن اتیاح  
 شدن و کشاده دل شدن اتیاح شکافه شدن و بدو شدن اتیاح

استنجاح اما میدن شکم و بزرگ شدن از فریبی من مصدر الاستنجاح استنجاح  
فراخ گرفتن استنجاح یک آمدن و نیک شدن و بصلاح و صلاحیت کار  
و صلح جستن استنجاح یاری خواستن استنجاح زشت داشتن و زشت  
دانستن استخراج عیب کردن و پنهان کردن استنجاح بکین و شیرین آید  
استنجاح بانک کردن خواستن استنجاح حاجت روان کردن خواستن  
استنجاح از کسی بغیثت خواستن و کسی را مانع شدن استنجاح تبر شدن  
استنجاح سخت شدن استنجاح تشنه شدن استنجاح اسوده و بوی بدون  
من مصدر الافعال الطح سیاه و سفید شدن کوسفند انداخ فراخ شدن  
شکم از پر خوردن طعام من مصدر الافعال الطح بر قفا خفتن و دراز شدن  
و پهن شدن بلنداج پهن و دراز شدن و سوراخ شدن و ویران شدن  
من غیر المصادر ابع میگوید و نرم ابع فراخ پشایی ابع اگه بوی  
از دو سوی سر او ریزیده باشد ابطح رفتن گاه و آب و سیل که در آن  
سکری بسیار باشد ابطح جمع او انوح و انوح و ابطح السیته اند  
چیزی ابع سخت فقر کشنده و اگه کسی که از چیزی خواهند تنجح سفید و کلاه  
نعلین وقت رفتن ابع و ابع اگه گوشت اندک دارد بر سرین و در آن  
افطح پهن سر ابع لنگ زشت اقرح اسی که اگه میفیدی بر روی او  
ایچ اگه در او اندخوچ بکند افع لب زیرین شکافنده افع زرد و زردان  
نیز که چینه افع سخن کوی تر و تیز زبان تر افع و افع تر و دست تر و  
تر افع روشن کردن صبح که در افع و افع افع و افع افع افع افع افع

و در جمع صحبت اصباح باند او اصبح صبح اقتراح بدها در احوال جانها  
و شباهت نفسها و کالبد با طریح در از اشباح با لضم و الکسر حایل که زمان به  
نرسد آن اندازند اسباج کنگ و نام کیا نیست افضح رسوا تر و شتر  
خسید و شیر درنده ابلح سیاه و سفید و شیرین و تلخین تر اجاج و احاج  
و احاج پرده و پوشیدن چیزی باب الالف مع الی ا من مصدر  
الافعال الباطح بسیار خربزه شدن اسباح نزمین شوره در رفتن صبح  
بغیر یا در رسیدن افراح زایل شدن ترس اسباح فراخ شدن کرب  
قران اسباح چرکین کردن ایندن ایضاح اندک آب پر کشیدن احماع  
نشتن بزرگانه اتحاح آرد تنگ و نازک بر شستن افحاح مغرور شدن  
و غریبه شدن من مصدر الافعال اصطلح فریاد کردن ابطاح چیزی بختن و  
انتضاح بیرون کشیدن امتلاخ شمشیر از نیام کشیدن و بیرون کشیدن  
جزئی امتلاخ سخن گرفتن امتلاخ با در گرفتن و اما امید شدن و پدید  
آمدن امتلاخ چرکین شدن امتلاخ بهم آمیختن و در آشفته شدن امتلاخ  
افغان شوریده و بی عقل شدن ست و بهم عیده شدن و بهم آمیخته شدن  
امتلاخ بغیر از استخوان بیرون کردن من مصدر الافعال امتلاخ  
بیرون آمدن از چیزی و که شستن ماه امتلاخ شسته شدن و کوفته  
شدن ابطاح بختن شدن امتلاخ تباہ شدن و از هم رفتن امتلاخ  
خرفه شدن غرور کردن من مصدر الافعال امتلاخ غرور کردن  
امتلاخ خجسته شدن چپه بچک کردن امتلاخ خجسته شدن خجسته

یکدیگر خواستن من غیر المعاد را برادر افش تباه شدن تر ابرخ مرد  
که پیشتر در رفته باشد و سینه اش بیرون آمده باشد اطمینان بخت ترنگ  
فوق گذشته تراضاح اسم موضعیت از اخ کوزن امضوخ و اطمینان  
بر کما و کیا است که آنرا اتمام گویند باب الالف مع الاله من مصدر اللطاف  
الجد و آید خشم گرفتن در میدان بود ایستادن آید اندرون باز  
کرد ایندن شتر ماه را دید دادن اسد خوف یافتن از دیدن شیر  
مانند شیر شدن آید سخت شدن و قوی شدن افند نزدیک شدن و  
شتاب کردن آید خشم گرفتن او و برنج آوردن و کرانی کردن و گرا  
شدن و بر آوردن و در آوردن و برنج شدن و به نزدیک غروب رسیدن  
افتاب من مصدر الافعال العا و ر کردن ابراد بچکی کاری کردن و شتاب  
رسول و ستادن و آب خنک دادن الماء خداوند مال شدن احیاء انک  
خیز شدن و افزایش نکردن کیا اجهار بخانیدن احصاء و رسیدن  
گشت و سخت یافتن رس و استوار کردن احقاد شتابیدن حفا و  
بکینه آوردن احقاد و تون و ستوده یافتن و سر او را در حد شدن اخلا و  
میل کردن و جادوان کرد ایندن و پیر شدن افخاف و نشانیدن آتش افخاف  
خود را زود التبتن ساختن و آبتن نمودن شتر ارشاد افخاف و نیکو  
در حد سبقت و چشم داشتن و کعبان داشتن اسکا و از ایندن و ترنگ  
در حد سبقت و چشم داشتن و کعبان داشتن اسکا و از ایندن و ترنگ  
گشتن و ترنگ و از ایندن و ترنگ و از ایندن و ترنگ

و نیز از پستان چکانیدن ارباب کف بر آوردن از ماد بر نیز کار شد  
و آنک مال شدن و دروش کشش قال رسول صلی الله علیه و سلم  
مومن مزه سجاد سر فرو آوردن و پوسته نگرستن از ماد بجا که انداختن  
از جاد و گزاینیدن و ترساییدن اسوا یا ری دادن و نیکبخت کردن اعدا  
برایگز کردن کما شق اساد پشت واکه داشتن و نیت کردن حدیث کبسی  
اسهاد بخواب کردن اشهاد کواه کرد ایندن و حاضر کردن و منی و مزی از مرد  
جدا شدن و مزی بیرون آوردن احاد شتاب کردن و دزک کردن  
و این از لغات الاصله است اضی و کبرای آفتاب در آمدن صوا  
تیر از آماج گذر ایندن اصفا و در رفتن و بالا رفتن بهر جایی که ارادت  
باشد اصفا و بچس کردن و سخت بند بر نهادن اطرا و کشتی را ندن فرمودن  
اصفا و به بندگی گرفتن اعتاد ساختن اعتاد سلطه گردانیدن اعتاد ستون  
فرانهادن اعتاد شمشیر در نیام نهادن ازاد تنها کردن افتاد تهاه کردن  
اصفا و خرف شدن از غایت پیری و متغیر شدن عقل و دروغ گفتن و ازاد  
اصفا و گرفتن اصفا و رسیدن تیغ و تیر و غیر آن بجزی و بجای بکشتن  
اصفا و بنشانیدن و لنگ کردن و پیدا شدن پستان الباد نین رانند  
نمین کردن در هم نشانیدن و بر هم نشستن و مقیم شدن و دم بردن  
بدون شتر اعتاد شبانه روزی رفتن الحاد از حق بر کشتن و در حد  
نهادن و در حرم قتال کردن و ستم کردن و غلبه یادی دادن و  
نفتن و غلبه کردن و تفریق کردن و کف و نشاندن و غلبه کردن

ایجاد نیت کردن و بی مال گشتن اسوداد فرزند سیاه زانیدن ارداو  
اسودادانک سیر کردن و آهسته آهسته رفتن ایجاد در وجود آوردن  
و تو انکر کرد اسیدن ایضا و طبق بر روی چیزی افکندن و در بستن  
بردن شستن کما قال الله تعالی انما علیهم موصدة ایراد فرود آوردن  
و بآب در آوردن ایضا و عده دادن و ترسیدن و ترسانیدن  
ایضا و سگ را بر بخار حریص کردن ایندن ایجاد فرستادن و شرف  
شدن بر چیزی و شتاپیدن ایضا و افزودن آتش و استوار کردن  
ایجاد پراکنده کردن و بخشش کردن ایضا و نو کردن و کوشش کردن  
و ضد او نه بخت کردن ایندن و هموار شدن زمین و راه راست شدن  
و بر راه راست رفتن و بریدن آهن بار خرا از دوشتر از پستان  
چکانیدن کوفته پیش از زانیدن و غضبناک شدن و نیز شنه شدن  
مرد و بسیار موج شدن دریا اعداد غضب کردن و صاحب عود شدن  
و عدد جمع عده است اعداد ایادن زن از زمین و تیز کردن تیغ  
نگاه کردن اسد او صواب گرفتن اسد او بگردانیدن و زرد آب گرفتن  
جراح است اسد او خشم گرفتن و دشمن گردانیدن اسد او در کردن و ضد  
و جد است کردن صندرا لافال اتیر او خود را بآب سرد شستن و آب سرد  
خوردن اجزاد جد کردن در ای صواب بستن در تالار و زدن اردو  
فرود آمدن و بکوفت زدن طعام ناهامیده استیاد و شست بخری باز  
و بکوفت زدن و بکوفت زدن از دما انک شرف و شست

۲۵  
بی شدن در تاد بر سر هم چیدن چیزها اصطلاح و مقهور کردن اقتصاد با گرفتن  
حق گرفتن اعتقاد و در دل گرفتن و قرار دادن در دل اعتقاد بجزئی است و  
شدن و در دست آراسته شدن کار و مقصد کردن اعتقاد و دنیا یکی  
شب پنهان رفتن اقتصاد و رک کشودن اعتقاد و نایافتن و کم شده بستن  
اقتصاد میانی نگه داشتن و میانه گرفتن و برادر است رفتن اعتقاد  
شتر راجه مرکب نگاه داشتن و مرکب ساختن التماس بر سر هم  
نشستن اتحاد میل کردن و جمیده شدن و پناه برون استناد پسندیدن  
شدن و بلند شدن اعتقاد نقد ستانیدن اتحاد یکی شدن و یکا یکی شدن  
اعتقاد و عده پذیرفتن و وعده کردن اعتقاد افزودن شدن آتش  
ارتیاد جستن و طلب جایی نرم و عابی شیب کردن برای بول کردن  
اذا بال احد کم فلیتر و لول از دیا افزون کردن آیدن اصطلاح و شمار کردن  
استیاد فایده گرفتن اعتیاد باز آمدن و عادت کردن اعتیاد کشیدن  
اختداد بیز شدن و چاره برون آیدن از گذشتن از مسلمان و غیره  
استداد استوار شدن ابتداء دو چیز از جانب یک چیز در آمدن  
نشدن و سخت شدن و سخت گرفتن و دیدن اعتقاد با شمار کردن  
و شمرده شدن و وعده داشتن زن اعتقاد و تدبیر کردن و تدبیر کردن  
اعتقاد بیک طرف و من فرو کردن و از وجهه استیاد استیاد  
کشیدن شدن و بلند شدن و بلند شدن و بلند شدن و بلند شدن  
کشیدن کردن از شیب بلند کردن از حالتیت از یکی و از دیگری

اعتقاد بر این شدن اعتبار استسکی کردن من صدرا لافعال انضداد دارود  
 جراحت کردن اجرا دروان کردشتن از چیزی درختن و پیکانه و تنها شدن  
 انحراد تنها شدن و یکانه شدن انضداد برود آمدن انضداد بسته شدن انضداد  
 تنها شدن انضداد بسته شدن انضداد فرمان برداری کردن و کشیده شدن  
 و رام شدن انضداد بسته شدن انضداد و شکافه شدن انضداد بسته شدن  
 انضداد برود آمدن من صدرا لافعال استسکا و سطر شدن و قوی شدن کین  
 استبعاد دور شدن و دوری بستن استعصا و برود آمدن گشتن و استوار  
 شدن و جمع شدن استعزاز تنهای خواستن و تنها شدن استعزاز یاری  
 استعزاز دیگری کردن خواستن استعزاز نیکوختی حبش و نیکوخت شمردن و  
 یاری خواستن استعزاز کواهی خواستن و حاضر آمدن کواه استعزاز در آمدن  
 خواستن و حاضر آمدن برای فریفتن و از پیش دشمن خود را به دست  
 دادن و مخالطه دادن او را استعصا و به بندگی گرفتن استعصا و تپاه شدن  
 خواستن استعجاز بزرگی و افزونی خواستن استعجاز دانا شدن استعجاز  
 فردا آمدن و باب آوردن استعصا اشیاء ساختن و جایگاه ساختن  
 برای کوهن استعصا آمدن کسی خواستن و طلب فایده نمودن استعصا و  
 انشعاف از ختن استعصا و فرزند خواستن استعصا و تنها خود بکاری استعصا  
 و یکانه شدن بکاری و خودی خود یکفاد خود استعصا و استعجاز کردن  
 چیزی در جوی و تپاه شدن استعصا استعجاز آوردن گرفتن استعزاز و او را  
 در جایگاه شدن برای بکاری و طلب کردن استعصا و خود خواستن

یاری خواستن و قوی شدن استعصا و فرزند خواستن

استعصا



مصدر الافعال از بدو خاکستر کون شدن ارتداد و آمدن او ششما فتن من مصدر  
 الافعال او را به هم آید فتن شیر غلیظ و رقیق و سنگ بردن اسید او آگاهیدن  
 از خشم من مصدر الافعال اغلظا و فرا هم آمدن من مصدر الافعال اهلج او  
 بچیت و آید من اسعد او آگاهیدن و پیر شدن بغصب اصلحه او  
 بر بای ایستادن اسعد او دراز شدن اسعد او و اجره او رفتن زمین  
 شتاب اگر چه او لرزیدن چو زره و بانگ کردن او نزد مادر او  
 چینه و دهن نیز الصاد او را به بد یافته چشم و خاکستر زنگ افتد آنکه  
 بتک بای بر او دو پا شسته بر زمین نهند کلبه سطر میان کله او  
 کشند کان و او جمع کده و بخت السند دشمن سخت املد و املود  
 تازه و نو جوان املید صحرا بی هموار افتد نقد تر و غار پشت آنکه  
 آنکه شوم و نامبارک امر در مرد تازه و جوان بی ریش امار جمع او  
 احاد یکی یکی آمد او مردنا اسد شیر و زنده و نام بر می است از بروج  
 اسند و اسود و اسند و اسند و اسناد با له جمع او اسود و سیاه آمد  
 افتاد جمع او او حد یکانه او در مرد بی دندان او و قبیله است او  
 بر قضیت احاد بکسر طاق دیو از او و تنهایان و طاقان او و او  
 و شمار او و او فرزند ان احاد و خوشان و یاران و فرزند او و کان  
 احاد و منیدا و کینا احاد و اما جد بزه کان او تا و میهن او و او  
 تنهایان او و او همیشه گفتن او و او و او و او و او و او و او و او  
 از تنهای چندی و زنده ساکی شتاب اسعد سخت تر و خیل کلبه او

بفئتين نام کویت احد شتر ماده قوی احد لعلی است برای  
راذن شتر کویتا فرزند غبار و نقش شمشیر اند شک سرمد اله مرخت  
خصومت آیا و میزند میسر و شکر و نکهت اراده جزیری است که سخت تر  
ویا ری و هنر ابد زمانه و زمانی که آزار نهایت نباشد آباد جمع است  
تشدید دال مرد بزرگ چشمه اند ماده خر سطر و خر که و کنرک زاده آباد  
پراکنده آباد دوران و پیکان ایلد مرد بزرگ چشمه اقلید کلید  
جمع اشبار کولان و منیرا اجید مرد در از کردن اصید شخص که کردن  
اعید پاک مزاج از ادعجب و عاده زمانه واد یعنی قوت هم آمده  
اد و حادثهای زمانه واد جمع اده است از نام شخصی است  
اد نام شخصی است از نام قبیله الیت از زمین اصید استانه پرا  
تر اند قایت مده و زمان اید که در قرآن آمده یعنی قوت واد  
هم یعنی قوت آمده اید قوی او غار ما کسان انضاد بر سر سم چیده  
او اید و خشیان و قاینها می مشهوره احد زمین سخت احد واد  
جمع اجلد مرد و لاد و واد بالفتح نیز همین معنی آمده اخذ و شکافه  
زمین و کنده زمین اخذ به جمع انقصد که در قرآن آمده که و اقصی  
مسبک یعنی راه راست برود و رفتن و بامیان برود باب الله  
جمع اول من عند الباب الاول من التلانی الحمد الحمد الحمد الحمد  
سختی کردن و سختی من عند الباب الاول من التلانی الحمد الحمد الحمد  
کردن و فرستادن و سطر و فتح به جزیری که از زمین انقصد و زمانه

احوال یک را ندن اشتیاذ ضعیف بمران شدن آسمان احوال آسمان  
 کرم دادن و شرباب بسیار دادن ارزا اندک باریدن اشتیاذ  
 تنها کردن و لغو کردن اندین احوال اشتیاذ رفتن احوال یکی را  
 که منتقلند من مصدر الافعال اجتناب از کشیدن اشتیاذ بعضی از کسی استیاذ  
 دو ابریدن اشتیاذ یکسو شدن اشتیاذ دستار بر سر بستن اشتیاذ  
 برخیزانیدن شتر ز شتر ماده را تا با جماع کند اشتیاذ و احتیاذ او برید  
 الله از مزه یافتن اشتیاذ بریدن اشتیاذ و اشتیاذ فرار گرفتن من  
 الاشتغال اشتیاذ بریده شدن من مصدر الاشتغال اشتیاذ غالب  
 شدن و دست یافتن بر چیزی اشتیاذ ز رمانیدن اشتیاذ از مزه  
 یافتن و خوش شمردن من مصدر الافعال اجتناب از رفتن شتر من  
 المصارحه حجت و سبک و اندک موی اجذ بریده الله مزه دار تراذ  
 چون و برای آنکه اخذ با سیری گرفته شدن اجذ در چشم اجذ  
 در چشم دارنده اخذ پاره از آب که در جایی فرار گرفته شده  
 باشد و زمینی که حجت حاصل خود فرار گرفته شده باشد و آبگیری که در  
 بیابان باشد اخذ جمع وی الة و الله بمعنى الذي اقدیرتی بر باب  
 اختلاف مع امر الله الثلاثی الجواز اثر و است کردن و یاد کردن و  
 گرفتن اجز مرود دادن و مرود بودن و استیاذ گرفتن و استیاذ  
 استیاذ بریدن استیاذ یافتن استیاذ جماع کردن استیاذ گرفتن  
 استیاذ شدن و استیاذ کردن و استیاذ شدن و استیاذ گرفتن و استیاذ

ای امر ناما بالطاقت کذا فی الصحاح و فی لغت القرآن ابریش ندون  
کرم دم دار و نشین ندون سک در نان و طعام سیر ابر کردن و آفرین  
کما قال ابو نقای و شد و کلمه هم ای خلقم و استوار کردن و در آن  
بالان شتر را از رتوانا شدن و یاری کردن ادر دبه خایه شدن  
بالضم الف بسته شدن موی و بسته شدن پول اضر و باز داشتن و  
اطر بر و در آمدن و دو تو و خم کردن و ایندن و بی بر تیر و کمان بر بچیدن ابر  
جام کردن از دویدن و غریب شدن و چستی نمودن در خدمت  
الافعال ایتبار دم بریده اچار در دریا نشستن و شور شدن بر خاستن  
بوج ایشار شاد و بشارت دادن ابار دیدن و دیده ور کردن ایندن و روشن  
و هویدا شدن ابار در تنگ کردن اچار با دعا کردن و بشکیر رفتن  
انمار بسیار خفا گشتن بر درخت اثمار پاره دم بر اسپ و جازوا  
کردن انمار میوه دار شدن و میوه آوردن درخت اچار بستم کلا  
داشتن اچار در سوراخ کردن جبنده را و کار بر کسی تنگ فرار گشتن  
که کرم دن و جمع شدن و زود رفتن اچار اما همیدن احوار شرفدن  
در درختان شدن و واداشتن چیزی و انج و انانادن حقد  
خافز کردن و دویدن اسپ اچار محکم کردن اچار جز کردن  
و زباید یافتن و در خطر دریم انداختن و در گرد نهادن مال  
پوشیدن و بخشیدن و مالک شدن اچار و شکستن اچار پخت

بر کردن و از پس در آمدن و پشت اسپ ریش کردن اذکار  
 بیاد آوردن و سپردادن از بار و دشمن کردن چراغ و بشکوه آوردن  
 و زخمت و اسکنه و دشمن کیه اسکار در سخن گفتن اسفار و دشمن شدن  
 و نیاز و دشمنی صبح کردن اسکار مست کرد ایندن اسفار میدار کردن  
 اصبار صبر فرمودن و روان کردن ایندن و باز داشتن اصبار ترک کردن  
 و بزرگ کردن اشبار بخش کردن چیزی از شتر اسکار پستان پر شیر  
 اشبار خون آلود کردن کوهان شتر که بریده فرستادن حبه قربان  
 و آگاه کردن و مشهور ساختن و بیم در دل انداختن و طایفه اندوختن  
 پوشیدن و ماموی کشتن عضو قال البنی صلی الله علیه و آله و سلم  
 زکاة الجبین زکاة امه اذ لاخر معنی وقتی که موی پیدا کرده باشد  
 اشبار بر ماها که شستن و شربت دادن اصبار محتاج شدن اصبار  
 تصحیح کردن آمدن اصبار باز کرد ایندن و بردن اصبار در دل  
 آوردن در کشتن و ضمیر در کلمه آوردن اصبار تمکد کردن اظهار طفر  
 دادن و مانع بریدن اظهار آسکار کردن و وقت نماز پیشین  
 مخزن و واقف کردن ایندن و غالب کردن ایندن اغیار و دیده در  
 بگردیدن و دیده و در شدن اغیار غدر آوردن و خفته کردن  
 بسیار گناه و بسیار عیب شدن و برین معنی اخیر است که بگوید  
 الله علیه و سلم فرموده ان یملک القوم حتی یقعوا من انفسهم  
 پیش شدن اعتقاد و شدن و قیله و در شدن اغیار

اطهار

دختر و نژدیک شدن ابرو باریدن و کرد بر خاستن اعمار بخشیدن  
چیزی بکسی برین وجه که تا عمر باشد این غیر حق موهوب له باشد یا چند  
عمر موهوب له باشد حق او باشد و معنی آبادان کردن نیز آید افشار  
نیمه کردن آب و آب و شیر بهم کردن افشار در وقت صبح شدن <sup>فطار</sup>  
روژه کشادن اقمار در جای خالی رفتن و خالی شدن جای و چوین  
شدن طعام کما قال النبی صلی الله علیه وسلم ما اقرست فیہ ظل  
اقمار اسب بعاریت دادن و سنگستن و محتاج کردن اقمار کردن  
کبکی و فرمان دادن بدین کردن کسی اقمار در دیش شدن تنگ  
کرد ایندن اقمار باز ایستادن و کوتاه کردن و بچه کوتاه ز ایندن  
اقرار ثابت کردن اقمار بامتاب کشتن و شیرین کشتن خرما  
اقمار مقهور کردن و بحال مقهوری رسیدن اکثر بسیار کشتن بسیار  
کردن و بسیار مال کردن ایندن و بسیار مال شدن و شکوفه کردن  
درخت خفا کفار کا فر خواندن اجار چیزی را بدین در شکم شتر  
باشد خریدن و لاغر شدن کوسقند در وقت استی مطابا را  
باریدن اشبار بیرون آوردن زمین گیاه را و بیرون آوردن  
درخت برگ را یا شاخ را اسوار در دیش شدن و برآمدن  
امقار منج شدن امقار تریش شدن و سخت تلخ شدن اجما  
کاوین کردن <sup>بازین</sup> ترسیدن و ترسانیدن و کاهی کردن و کاهی  
درست کردن و زنده کردن اقمار و ایندن اشبار خون از پیش

انداز انداختن انبار میوه آوردن درخت انبار وقت وزمان دادن  
 انبار باز ایستادن انبار باورند داشتن و نشا داشتن و ناخوش داشتن  
 انبار پاک کردن انبار روان کردن است و فراخ کردن گذرگاه آب و  
 انبار پیاده کوی ساختن انبار بخش گفتن ایدار باطل کردن خون  
 و مباح کردن خون ایدار بسیار گفتن انبار نماز وتر کردن و طاق کردن  
 و زه بر همان کردن انبار نرم کردن طایفه دخی او اثر باشد انبار یعنی بر کوه  
 و افزودن کردن و پیش داشتن و ماضی او اثر باشد انبار گرم کردن ایندن و  
 بخش آوردن و تمام ستاندن خراج و زمین دادن بادشاه کسی با بجز  
 انبار گرانبار کردن انبار معاخذ کردن و دار و داشتن و نیزه برستین  
 زدن انبار تو انگر شدن انوار کور کردن ایندن و برهنه شدن عضوی  
 و ز سوار جهان که بر زمین توان کرد و دیدن سوراخ در حصار که در آن توان  
 رفت و ویران کردن انبار بسیار کردن از راه کوه ساختن و کوه بر جای  
 نهادن انبار نیم خورده گذاشتن اذ از حریص کردن آثار نیزه کردن  
 انبار غلب شدن و سوگند راست کردن و قبول کردن خدای تعالی  
 چ کسی را و در میان نشستن انبار انداختن انبار یکدشتر از زبان  
 نشستن انبار در نیزه زده گذاشتن انبار انداختن انبار از راه  
 انبار نزد گذاشتن و پیوسته کردن ایندن بخش انبار پنهان کردن  
 انبار اگر در چیزی انبار را گنج کردن و گنج پنهان کردن انبار  
 بهصیت ایستادن انبار که نه نشاندن و انبار نشاندن و انبار

در سر زن بودن و سخت نزدیکی شدن و بزدان گرفتن لجام را اسب  
و شتاب نمودن اطراف را زدن و روان شدن و سخت غضب کردن  
در زیر محل اعراض با سر کین های افزار کر زانیدن و آگاه داشتن اسرار  
بگذر ایندن و سخت تلخ شدن و سخت بتافتن رسیان و تیر پر و معا کین  
برای انداختن کسی و محکم کردن عهد و سخن تلخ گفتن مصداق الا فتعال  
بوی چیری شتابان اشیار میزی کردن شتر ایتبار نو ماده چیری ذرا  
گرفتن و بابل چیری رسیدن و بامداد کردن و بامداد از جای رفتن  
و اول خطبه شفتن ایتبار زن بیکناه بخود آلوده کردن و دعوی برون  
کردن ایتبار دعوی باز دار کانی کرنا ایتبار ثبات و مشکله و غین بجز راندن و برون  
شدن کودک و دزدان کودک بر آمدن ایتبار و ایتبار کشنده را و او  
کشتن و کینه کشیدن ایتبار نیکو شدن حال بچار ایتبار کشنده خوشی  
و اکتشادن ایتبار نیکو شدن حال ایتبار بزرگ شدن حال و پاک کردن  
جابه را ایتبار حره ساختن ایتبار حاضر آمدن و خوشحال شدن ایتبار  
جابه کندن ایتبار خوار شدن ایتبار حیطه کردن و حیطه در کتا به کتا  
است ایتبار نیکو داشتن عله و خوردنی برای روزگاری ایتبار  
نمودن ایتبار کوتاه کردن سخن و نیز نزدیک ترین راه رفتن  
نمودن ایتبار در وقت سبزی درویدن و یکوایی هرکدام و این نقطه  
نمودن ایتبار در وقت سبزی درویدن و یکوایی هرکدام و این نقطه  
نمودن ایتبار در وقت سبزی درویدن و یکوایی هرکدام و این نقطه



از دجار باز ایستادن و بازداشتن اعتبار روان شدن آب و جاروا  
اجتهاد شتر گشتن از بار برداشتن از دمار بر چیزی را نگهبانی کردن است  
در پره شدن اشتغال بسیار شدن عود و شکل شدن حساب بر کسی و دور  
شدن در پایان و در پره شدن و فراخ شدن استخار بهرگاه رفتن بی نیای  
و بانک کردن خروس در سحر ادخار یعنی کردن یعنی ذخیره کردن استخار شدن  
استخار برافروخته شدن آتش و بر آیکه شدن و پیدا شدن اشتغال  
شهرت دادن و شهرت یافتن استخار دست بشیب زرخ نهادن از غم  
و نزاع کردن و با کسی خلاف کردن اصطبار شکیبایی کردن اصطبار مانع  
شدن اسب و در دل گرفتن بر علف خوردن حیوان و بجزی از بودن  
و در و مرجان و غیره اطفا فی دوزی یافتن اعتبار پس گرفتن و عبرت گرفتن  
و نیکو شمردن و بجزیت نگه کردن و باندیشه از پس بجزی فرارفتن و  
بجزی نیک انگاشتن اعتبار دستار بر سر بستن بی تحت الملک و مجرب  
سر افکندن زن اعتذار عذر خواستن و بکارت بودن و ناپدید شدن و غایب  
اعتبار بستم بر کاری داشتن و بد شواری ستاندن و سوار شدن بر شتر  
بجستش از دام کردن و از قرصن دار بجزی در وقت سنگدستی ستاندن و  
نمودن کار را در وقت سنگدستی گرفتن اعتصار فشرده ساختن و چاه بر  
بجزی بودن و بازداشتن و اندک اندک است خوردن و چون بجزی گشت  
بما تا آن فرورد و اعتقاد پس شدن نامی است و بجزی گشتن و بجزی گشتن  
و بجزی گشتن و بجزی گشتن و بجزی گشتن و بجزی گشتن و بجزی گشتن

بر سر بستن افتخار آموزدین افتخار نازیدن افتخار در دیش سفین  
و محتاج شدن اقتدار تو انان شدن و در دیک چیزی ساختن افتخار  
بروز بر کاری داشتن اقتضای چیزی و ایستادن و کوتاه کردن  
انتخاب حریص نمودن و خود را کشیدن افتخار از بی کسی در آمدن  
انتخاب برگزیدن امتیاز ریش و از کم کردن انتشار افشانه شدن  
و از پی پیرون افشاندن آنچه در پی باشد انتشار بشارت و در پی  
انتشار پراکنده شدن و برخاستن ابرو اما بیدن پایا دست جبار  
انتصار داد ستاندن و کینه کشیدن و بازداشتن مکرده انتشار  
آبله بر آوردن انتشار منع کردن انتظار چشم داشتن افتخار برگزیدن  
و بهمانی خاص کردن یعنی بعضی را خواندن بدعت و بعضی را کمال  
و کینه را در دل داشتن امتیاز سنگتن افتخار علاج کردن و در  
بکلوفرو بودن و او شتی از و جاست انزار کناه کردن و آن  
مشتق از و ز راست انزار ایستار شتر گشتن و اعضا و انوار بخش  
کردن و اینها مشتق از سیر است ایستار از نمودن و هلاک شدن  
ایستاد بخنی کردن یعنی پس افکندن چیزی اختیار برگزیدن و بخود  
دل کاری کردن اصیل تر شدن شدن شتاب شتاب گرفتن و این  
و غیره شدن شتاب و فرارفتن انگین از مشتاق و مشتاق باضم  
جای کسی شتاب کند و آن انگین کند و هلاک شدن ایستار کردن  
بیزین و شتاب و شتاب گرفتن و غیره و این از طایفه آوردن و شتاب

یا برای فروختن و خوار و زبون کردن چهری را و خوار نمودن اقرار بکشتن  
 و دشوار کردن شتر و چریدن آن اصطرا ر تنک شدن سم اسب اضطرا ر چا  
 شدن و چاره کردن ایندن اقرار تعرض کردن اقرار فریفته شدن و ناکه  
 گرفتن اقرار و احمادین و دندان برهنه کردن اقرار خود را با آب سرد  
 شستن و آرام گرفتن آب منی نزد رحم داده اقرار حرف شدن  
 و سبقت کردن از عایت پیری یا بتبار و اعتقاد کسی را بپدا کردن تا نهایی  
 هزار ایغده یا تجارت مزد ستاندن ایترا شوار پوشیدن و از ارا  
 و لکوت بستن بر خود ایتبار یا یکدیگر مشورت کردن و کار سازی کردن  
 و زمان بردن من مصدر الانفعال ایتبار بریده شدن انجا بسته شدن  
 آنخجار در سوراخ رفتن انجا در نیشب و در رفتن انجا در اشدن و  
 شدن و پیدا شدن از جبار و از ده شدن و باز داشته شدن انصار  
 فشرده شدن انصار خاک آوده شدن انصار رئیس شدن در شین انصار  
 در نیشب شور انصار آب فرو شدن انصار روان شدن آب و مثل آن  
 و بدرا آمدن انصار بریده شدن و برگنده شدن انصار خمرده شدن و  
 باز داشته شدن انصار سبطر شدن یکا شیم و در کرده شدن  
 انصار روان شدن خون و مثل آن انصار که اخته شدن انصار بختا  
 شدن انصار فرو ریخته شدن و بیک دویدن انصار با خرازه شدن  
 انصار پوست باز شدن و سگسته شدن انصار خندان شدن  
 و غیر آن انصار بیک کردن انصار فرو ریخته شدن و بیک

انجمنار بهره بر افتادن و بهره در پشانی واقع شدن و بستن نفس و صفا  
 ضیق نفس شدن اندر فرو کد اشته شدن موی و شتافتن افتاد  
 و انفسار از هم داشتن چیزی از چیزی انفسار بهم پیچده و حرکت خنده  
 انفسار فرو کد اشته شدن موی و بی در پی رفتن من مصدر الاستغفار  
 شاد شدن استبصار پندل شدن استغفار دامن جلد از پیش در هم پیچیدن  
 و از میان پای بد بردن و از پس بر میان فرو بردن و دم در میان  
 هر دو پای بردن جلد و او سک و غیر آن استخار بک استخار کردن استخار  
 به بندگی گرفتن کسی را استخار پینی فرا بوی داشتن که از کجایی آید و  
 طلب داشت بوی کردن و نگاه باد کردن که از کدام طرف می آید و  
 از اینجا است قول رسول صلی الله علیه و سلم اذا اراد احدکم البول  
 فلیتمخز ارجح ای فلیعلم این مجزها فلیستقبلها لیلا یرد علیها استخار  
 با سبب جمله مانده شدن استخار به بندگی گرفتن کسی را استخار سخت  
 کل چون سنگ استخار انفسوس داشتن استخار مانده شدن استخار محض  
 آوردن و خواستن و دو اندین اسپ استخار چاه و جوی کندن خوا  
 و بهنگام چاه و جوی کندن آمدن استخار خوار داشتن استخار خوار  
 و جز گرفتن استخار از من فرا رفتن و کار یا جز گرفتن استخار یا در گرفتن  
 خواستن استخار در دل گرفتن و در خورد گرفتن استخار از من یا بلات  
 فیکش و فیکش آن صحیح انعکس تا بدین و طبعه در داشتن استخار خود  
 فکشد و فکشد و فکشد یا بهی خواستن و فکشد و فکشد و فکشد

استخار

شدن استغفار سنگ از چشم ریختن استغفار ایادان کردن و زنده گانی  
 دانستن کما قال الله تعالی انشاء کم و استمر کم فیما استغفار استغفار  
 خواستن استغفار تقدیر کردن خواستن استغفار پرسیدن و تفسیر کردن  
 خواستن استغفار پلید شمردن استغفار کوتاه شمردن و مقصر شمردن  
 استغفار بسیار خواستن و بسیار انکاشتن و بسیار یافتن ثواب  
 کفایت تعالی و لا تمنن تستكثر سگای کردن کشتی کردن استغفار باران  
 خواستن استغفار قوی شدن مرغ و جوزه گرس استغفار یاری خواستن  
 استغفار افتاده شدن استغفار مهلت خواستن استغفار رسیدن  
 در آمدن و بیرون رفتن خواستن استغفار ناشناختن و ناخوش  
 داشتن استغفار فراخ شدن نهر و طلب نهار کردن استغفار  
 حریفی کردن ایندن استغفار وزارت خواستن استغفار درشت  
 یافتن استغفار تمام ستاندن و بیایستلا استغفار برگزیدن و ریختن  
 استغفار در آشیان رفتن خواستن و آشیان گرفتن استغفار  
 انسان گرفتن استغفار بزد ستاندن استغفار واپس رفتن استغفار  
 اسیر شدن و دل باسیری دادن استغفار مشورت کردن خواستن  
 استغفار کشیدن استغفار سخت شدن جنگ استغفار بیرون آوردن  
 شیرین پستان و پودان از ایندستن نر بر ماده استغفار پنهان شدن  
 ماه استغفار آرام گرفتن و نایب شدن استغفار استوار شدن  
 استغفار در میان شدن و نخت دشمن کشیدن کقولم فلان معید

والمستخرج ميم دوم يعني قوي الحضورت وبعني هم را فرارسيدن اتم  
و برين معني منفرست قول حق تعالي في يوم خمس ستم من تفسير المويدي  
و معني مداومت نمودن در كار نيز آمده من مصدر الا فاعلال احمرار  
سخت سنج شدن اخضرار سبز شدن اصفرار زرد شدن باغبار  
گرد آوده شدن احورار سفيد و سياه شدن جشم و سياه و سفيد  
ابر از درار ميل كردن و بگردايندن از چيزي اعوار يك چشم شدن  
اقورار در كم كشيده شدن پوست و لاغر شدن من مصدر الا فاعلال  
ابهيرار بيشتر شيب كدشتن و دراز شدن شب احميرار سرخ شدن  
واخضيرار سبز شدن اصغيرار زرد و بشدن اصهيرار درخشيدن از و بر  
برگشتن اسهيرار كم كم كون شدن اشهيرار هم آمدن و برسيدن  
اخضيفار نيز شدن من مصدر الا فاعلال انفيار رنجيده شدن استخفاف  
بشتاب رفتن و فراخ شدن و فراخي نمودن و در سخن اخضعفار و كند  
شدن اجنبار بر آماهيدين از غضب و سخت غضب كردن اعشار  
بشتاب روي كردن سيل اسخطار دراز و پهن شدن و غضبناك  
شدن من مصدر الا فاعلال اسهمار سخت شدن و خشك شدن  
و مقتدل شدن ابر غرار پراكنده شدن اسسبطار افزاينده  
شدن و پهن و اشدن و كشيده شدن و پهلوي بر زمين نهادن و  
و مني شدن استخفاف بر كنده شدن اسبكرار در است شدن  
و نام بالا شدين حملان و پهلوي رفتن و كشيده شدن كمتراينده

باسین مملو و صادمه سخت کرم شدن روز از پیر از سترده شدن موی دست  
 بگردیدن جادو او سک و غیر آن در و میزد شدن گیاه و بر بای غاستن  
 موی از هر در درخشیدن و سخت غضب کردن اسبهار سفید شدن موی  
 و سفید شدن سراب در پیا بان اسرار است پناهی شدن و پیش  
 شدن اقدار و اقدار در اثر انگیختن و دشنام دادن اشجار و بلند شدن  
 اقدار و اهنای بر پوست اعضا بر آمدن از سر مایا از لرزه یا از ترس موی  
 فر اندام بر بای غاستن و در هم رفتن پوست اعضا از سر مایا از  
 ترس انقباض آوردن پوست بودا بشمار در هم رفتن اعضا از ترس  
 و آلوده شدن انقباض از پراکنده شدن و سخت شدن و فراموشی آن  
 اند فرار و ابریده شدن شیر و ماست و خون چنانکه آب در میان  
 افتاده باشد اکنهار ترش شدن و بر هم شستن ابر و برود  
 تیره رنگ شدن من غیر المصا و اختراسته امر بسیار بفتح این  
 و کسر میم کار و فرمان امور و او جمع او آخر باله کار و استرایی  
 امر اکبر صفره عجب و سخت و بزرگ امر با شاه و کار فرمای امار  
 وقت و نشانده امر بفتح تین از سنک نشانهای که در میان بان باشد  
 و او جمع امره است امر با بفتح و الضم میم سست برای و بره  
 غر و میش و چیزی فموده و امور فرماینده امر بفتح و بره  
 به نامی که در سدر کین می باشد و صفت میست و خوردن گیاه  
 و کسیر حقی که بجا است گرفته و بفتح و کسیر و بفتح و کسیر

نیز آمده اسرار پایی تحت انقور کاو من الدستور ابار کشت  
خدا اجر مزدکار و مهر زن اجر بنوین را مملکت بچکان و آن حج  
جود است و در اصل اجر بوده است اخیر مزدور اجار بکسر نام  
اجا میر جمع وی اجا میر و جو رخت پنجه از خر کیه خشک باک انار نام  
قبیل است از بنی سبا ایر قصب مرد و باد شمال ایر و ایر و ایر  
او ایر بخت ایر بالفتح باد شمال و باد کرم اسفار بکلهای چشم اشعار  
نظمها شاعر و شاعر و واقف تر و قبیل است از قبایل بنی سبا  
سوی کرد اگر دسم چار و او شاعر جمع او از راز نگما ایثار بیکان و  
بیکتران و او یعنی اول حج چیز است و یعنی دوم حج ایثار بیکان  
و سیکو کار این اسرار پناهنما و خطبایی که بر کف دست باشد اشعار  
بدان اثر دس و مسکه و دروغش اثر رخنه شانه آثار حج او اثر کرده  
ناری و خاک اثر عباری که بر شمشیر نشسته باشد اثر نشان جراحت  
که بعد از خشک شدن مانده و گوهر شمشیر اجبار و اما و نشانهها و  
و در نمایان او در کردنها و کردشها حرار از آه ان اشعار بیکان  
و در فغان او از راز کنا و سلاهما اشعار و جبهه اسفار سحر و کتا بهما  
العیار بیا بینا و دیدمانظار و دیدمانظار و دیدمانظار و دیدمانظار  
ناخنها و طایر یعنی میوهان بزرگ و سبکشان خورد و کده انسا یا  
خدا و در این طایر و جبهه بیا بینا بیکان و طایر و کده انسا یا  
کام اشعار طایر و جبهه بیا بینا و کده انسا یا



خردان اسامی خطماهی که بر شانی می باشد اسلور و ست و بر بنما سار  
 دوال و چرم پاره اشتر و اشتر و خنما و دود و آنها بران اطار جوی که  
 کرد و بر وزن گرفته باشند و هر چیزی که کرد و گرفته باشد چیزی را طبر  
 کناه استار پرده انار میو اسما را با دوا اسما طر افنا هنها و خنما با  
 و نوشتن باطل و او جمع اسطوره است یا اسطاره اسار نیم خور  
 اسوار سوار و باز و انار بر پارا و گوشت قاق و چیزی که گنگ  
 بران ننند و در اقباب خشک کنند اسما افنا هنها اسما نر خنما  
 بلیتها و ترسها اصر نخیتها و چرم و او جمع صره است او و او با ج  
 استار چهار داله سنجیدن که مقدار چهار داله و نیم باشد اسما شیر ج  
 او از کرمی التشن و کرمی تشکی و کرمی اقباب ابقار اول روز و او با  
 بافتن و خزان بکر و قطع کنند کان یعنی بکنار برندگان کما جافی الحیش  
 ضربات علی ابقار او اعلی قدر او اعرص که اعصار کرد و او با طار  
 بارانها اتر دم بریده و بی وزن شده ابقار او بخت ناف ابقار کنده  
 ابقار دریا با طر انکه موی لب بالای او پیش آمده باشد بر کبر  
 مزه و تخمین و انیشها و سوزنهای ابقیر جمع بعیر است او با شو و او  
 انکه قطع هم خود کند و در پیر خور و اکثر جمع چاهها است اسما شیر ج  
 خب و اسما شیر ج و انها و مراد با شهر مملو مات که در قرآن  
 انما است سوال و او با طر و چرم اسما و او با طر و او با طر  
 و او با طر و او با طر و او با طر و او با طر و او با طر

چشم از عر مرد تنگ موی در زمین اندک کیه اسحر سرخ چشم  
اسم کندم کون از فر تیز بوی و نام مقامیت مشک خیز ابرار و  
ابا پذیر دار و مای که در در یک طعام میکنند اصا پر بر هم جمید تا که از کت  
و جاجتهای متفرقه کجا کنند آشته آنکه یک چشم او باز گردیده باشد  
آشته متنگه و از حد گذرنه در شادی کردن اطفر ناخن دراز  
بزرگ چشم و کسیه که پر از چیزی باشند اسر چپ و مودی که تنگی  
دارد اغفر خاک رنگ افزرا آنکه لک بر پشت دارد افند مرد  
کوئله کردن آشته سخت سنج و پوست دارا شقر سنج و زرد  
اگر تیره رنگ اصف زرد و سیاه ابر پلنگ رنگ اقر اسم موی  
است احمر سرخ و کنایت از عجم کما قال النبی صلی الله علیه و سلم  
بعثت الی الاحمر و الاسود ای العرب و العجم و موت احمر کنایت است  
از موت سخت اخضر سبز و سیاه اسر ریخته ابر بسیار کشت  
اقر سپید احر آنکه سیاه چشم او سخت سیاه باشد و سفید چشم  
سخت سفید باشد و کوبی که او را شتری کوبند و عقل اعر یک چشم  
اصور چشم پند و آرزو مند و کوز پشت اسرمین قتی و آنکه نا  
را غلتی رسیده باشد ابر خانه کمان و رک دل که پشت پوست  
باشد و ابر چننا و اسباب باب خانه و اوج ابره است ابط  
آنکه بلجیب و این دو کشت پاره پاره باشد ابر پاره و مرغ که پاره زو  
فوتی و این دو کشت پاره پاره باشد ابر پاره و مرغ که پاره زو

باشد از هر روشنی کننده و در شمع سفید و کله ز روشنی این  
 سپید روی و سفید پیشانی او در ده جایه انور روشنی ترا عیبر  
 آنکه بدست چپ کار کند اضر کند و سانه تر آنکه زشت تر و ناخوش  
 اگر کرم ترا بدست راست بگیرد پس این اضر کلاه و عمد و بار  
 کران و کوانی بوزن البصر بین و این فعل امر است و قول حق تعالی  
 و البصر هو اسبح یعنی عجب نیست که بپا کرد آینده است آنرا شنوا  
 و اینها فعل تعجب است اضر و اهداد جمع ضرة است اضر و پوشیده  
 چیزی اضر و اضر گیاه و ریمانی کوتاه که در شیب الاجت و حانه بنشین  
 و موی بند کنند با صر جمع البصر اضر نزدیک او صرا اضر و غلبه و  
 ارتفاعات بسیار که بیکجا جمع شده باشند اضر مرغ موی و سرخ پوش  
 اندر خرمنگاه یعنی جایی خرمن انداز جمع او و نیز اندر نام شده است  
 شام اکار حایه کن او بر جمع کننده پشته و هیزم و از پس آیند و  
 همانا و قول خدا تعالی او بار النجوم مراد بآن دو رکعت نماز است بعد از  
 شام و مراد بار السجود دو رکعت است قبل از نماز صبح است بآن  
 االف مع از ادین مصدر الثلاثی الحمد از فراهم آوردن و نگاه  
 کردن و از جای پائین و آویختن و خوش کردن و در بعضی آمده  
 آید از آواز کردن و عدد و آواز کردن خود پس و بر نه و چون و بر  
 جستن آواز خود را بهم کشیدن و گرفتار شدن و نخل و نبات و در  
 شدن و سرودن و شیب و در فتن شیب و در فتن و در فتن و در فتن

بیرون آوردن اجاز گشتن و شتاب نمودن بگشتن امر از استوار  
 کردن ارکان کج و کان رسیدن اعجاز عاجز ساختن و عاجز داشتن  
 و از پیش رفتن و در گذشتن از خواستن خداب افرازه کردن  
 امتیازی آرام شدن اموازده اند بز بسیار شدن انجا ز رست  
 کردن وعده انشا از جای برداشتن و بلند مکان گردانیدن  
 انقاز تیر بر سر ناخن گردانیدن امر از انجام کریدن اسبچه ایجاز  
 کوتاه کردن سخن ایجاز اشارت کردن و فرمان دادن و پیش آمدن  
 چشم از از بر زمین خفتن اعزاز عزیز کردن و قوی کردن و پی نهادن  
 سر کردن و تنگ شدن سوراخ پستان من مصدر الافتعال احتیاج از رفع  
 و فوطه بر میان بستن اجتناب از آمدن و در و شبیب خفتن جفا که از او  
 نهاده شود از کار کوشه گمان بر زمین نهادن و بران تنگ کردن  
 امتیاز رسیدن بخبری اقرار از خبری بر میزیدن اختیار زمان بخت  
 و سخت راندن ار تاج از بحر و جز شرف گشتن و شعر خواندن و در نماز پیش  
 حال بودن از زخم و جنبیدن اعتنا بیکسو شدن اعتنا کار کسی را بیک  
 کردن گفتار آکنده شدن استخوان بفرز و بکوبشت و خسته بانه و شل  
 انباشت و جمع شدن و پر شدن انباشت چنده شدن و فرصت نگاه داشتن  
 و بخت گشتن و در داشتن کسی و بر بستن اجتناب از جمع کردن استیفاء  
 حد و اعتدال شدن و معتدله بودن و استخار شدن اجترار و در و در  
 گفتن و بر زمین پیش آمدن از زمین آوردن و امر و سخن

ششم

از تر از و اتز از استوار شدن چربی و چربی بخلی نموا غمز از غز نشدن غمز  
خاص شدن اشتر از چندین من مصدر الالفعال انجی از و اد اشتر  
و بجای از شدن انجی از بگردیدن از چربی و دو بشیدن انجی از رسیدن  
انجی از جدا شدن من مصدر الاستفعال استنجی از حاجت رد کردن  
خواستن استیقا از بر سر پای نشستن استخ از بدو آمدن گشت استخ  
سبک کردن ایندن و بک برداشتن و لغز ایندن من مصدر الالفعل  
اشمیر از گریختن و دور شدن و بهم دور شدن و در هم گرفت شدن  
من مصدر الالفعلال احمر نجی از بهم در آمدن افغنا از بر سر پای نشستن من  
غیر المصادر از ز و از ز و از ز بر ج از روز مقبوض شده بخل از روز  
مرد چیت و مرغابی نر که زبان کیلی نر زه پیشگاه کویند اجز شتری  
که پایش از روز در وقت بر فاستن ابع بزرگ سرین انجی از بجا  
اکو از کوزما از زیر سوراخ دیوار گذا سمنها ابا ز و ابوز چند از  
خوشها و صنوبر و اوج جمع از نه است ابوز از ان و اوج جمع از نه  
است اشکر دوال جرم سفید معزز بزه آهوا معزز میخت  
او قاز شتاب کردینا انبار قتها از زیر کمر خورد و معنی روزه اینها  
الالف مع السین من مصدر الالفال الی و عوض و عوض صلح  
چند از دن و بخشیدن اسس باله راندن کو سبیدن من الالف  
از ابع اسس اسس باله و گرفتند آدم گرفتند اسس  
الالف شدن و از مقبوض یا ابع میشت من الالف

ایلاس با امید شدن و سرشته شدن و خوار شدن و بریده حجت شدن و گن  
شدن و افلاس به بخت شدن و بد روی شدن و خوار شدن اجزای آواز  
کردن شعار مرغ در وقت چغری خوردن و بانک بر شیر زدن تا برود و اگر کرد  
کردن اجلاس نشان دادن اجلاس وقت کردن چغری در در بند نگاه داشتن  
افلاس باران باریدن و پلاس به پشت ستوراه افتن آخر اس کسی را بی بی  
فرستادن جبه نگاه مانی افزاس گنگ شدن افلاس سست خضیع و  
بهر گفتن سخن افلاس آینه شدن افلاس پنج شدن افلاس و اسپین  
و اسپین شدن افلاس سرگون کردن و اگر داندن اسد اس شدن  
و نذادن انداختن شتر در سال ششم اشمس با قتاب شدن اس  
دانا و شدن و عروس بودن افلاس تنگ دست بودن افلاس آتش زدن  
و علم آموختن افلاس فرو بردن افلاس زود دست شدن از شر اشمس  
اشمس غنیت کردن کسی افلاس بی آرام شدن افلاس بی نیاز شدن  
آلیس روئیدن الباس جامه پوشیدن افلاس باز کرد و ایندن قال الله  
والله اکرسم با کسبوا یعنی خدا باز کرد و ایندایشنا را بسوی آنچه که  
بود و از کفر انجاس پدید کردن افلاس رعبت کردن چغری و بر گردیدن  
و زدن گرفتن ترس اندیشه و غیر آن کما قال الله تعالی و هو حسیس خفیة  
موسی بر اس زرد شدن برک در حنفت اس و این و پافتن و دست  
و عجز و زدن و کوفتن و یال اسپ نشان کردن ایس رو یا ایندن اس  
خدا زدن و ایندن و خوار کردن و چون یا گفتن و کار زدن و این

نبودن چیزی را ایاس خود ساختن و دانستن و شنیدن و دیدن  
 ایاس نامید کرد ایندن ایاس را ندن و فرستادن من مصدر <sup>الافتح</sup>  
 احتیاس و ادانستن و داداشته شدن احتیاس خوشتن را اند  
 چیزی نگه داشتن و کوسفتن و زدیدن در شب احتیاس را بودن  
 ارتجاس بالک کردن ایبراعتیاس با آب فرو رفتن احتیاس کردن سکتین  
 و کشتن و بنشاندن در یافتن چیزی را و سوار شدن احتیاس فرا گرفتن  
 علم و دانش و فایده گرفتن اکتیاس پوشیدن شدن و آمیخته شدن  
 و خانه رفتن ارتجاس پر کوشش شدن تن و پر دانه شدن خوشه  
 و مثل آن امر اس کوشیدن و مبالغه کردن و خود را بچیزی خاریدن  
 التماس در خواستن التماس سرگون شدن التماس کوشش کردن  
 گرفتن احتیاس قیاس کردن و پروردی کردن احتیاس شب کردن  
 برای پائیدن و زود احتیاس نمودن و بستن احتیاس درویش شدن  
 احتیاس اند و ممکن شدن و سخت شدن در جنگ من مصدر <sup>الافتح</sup>  
 احتیاس بدون اندن آب التماس ناپدید شدن اندر آس خوردن  
 و گنه شدن اندر آس برهم زیدن التماس غوطه دادن و آب  
 خوردن ستمانه هم گویند اگر آس بود در افکنده شدن و سرگون  
 شدن التماس هموار شدن التماس در ماندن التماس نین  
 شدن صیاد برای صید نماس کوفته شدن غمین التماس <sup>الافتح</sup>  
 شدن برقیاس التماس نین شدن من مصدر <sup>الافتح</sup>

[illegible]



اویس مصفاوس است یعنی کرگلک الویس چیز اوس درویشها و غنیها  
 زمانه و اوجسج باس است اوس آنچه رنگ سید و مرغ و آشنه باشد  
 اریس بزرگ سر اکیس کبود رنگ و کرک را نیز گویند اسیس و کیر و  
 که بارگش و بزرگ سر اکیس حج زیر کان اقدس با کتر آتش زبون تر آتش  
 بهجت ترونا مبارک تر ابا س خاک تر آتش کوز پشت و اسطال  
 پشت و شب در از و مرد ارجمند العش اکتله لب خنک تر اواندی و شیا  
 تر باشد و هر چه رنگ او میل بسپاهی دارد و بسیار سیاه و سنه  
 باب الالف مع الشین من مصدر التثانی الجرد آتش آتش افروز  
 شدن و ایکنجه شدن فتنه و جنگ و تهاه شدن آتش شادی کردن  
 من مصدر الالف افعال آتش برای کرستن ساخته شد آتش آتش افروز  
 شدن و چشم آوردن آتش حیران کردن آتش لرزاندن آتش  
 سر پستان شته بستن آتش کوشیدن و بکاری در افتادن آتش  
 رتشته شدن و تشنه کردن آتش آغوش تاریک کردن شب و تاریک  
 کردن چشم و تاریک شدن آتش نامزد آغوش آتش باز آیتان  
 و غنیت کسی کردن و گسترده آغوش سوختن آتش شب بیک آتش  
 که سوخته و اسب بی شبان آتش رویانیدن و بی تو شته شدن  
 آتش گرسنه شدن آتش آتش فرومایه و زبون شدن آتش کوفتن و کوفتن  
 آتش آتش آتش آتش آتش آتش آتش آتش آتش آتش آتش آتش  
 آتش آتش آتش آتش آتش آتش آتش آتش آتش آتش آتش آتش

انتهاست خشم گرفتن و جنگ کردن آخرش یکدیگر را خراشیدن ارتقا  
لرزیدن ارتقا دست برست گرفتن اسپ چنانکه خون بر آید آخرش  
دست بر زمین نهادن و جماع کردن و گسترده شدن احتواش بر میندن و در  
جماع کسی را یا چیزی را انتفاش بلند کردن و نیکو حال شدن و برافتن  
انتفاش بشب کردن چار و او جا نورد و گسترده شدن موی انتفاش  
صورت بسته شدن و خارا زدن پروان کردن و دست بر زمین زدن  
شتر آسکی و خاری کردن دست او باشد پیفتد انتفاش بهلم در رفتن و انتفا  
رفتن و خمیدن و چیدن و بیا رفتن انتفاش بر بودن و بستادن ارتقا  
نیکو شدن حال انتفاش بستادن از تپا و افس رفتن انتفاش خوار باز آوردن  
و دشمن گرفتن کسی را انتفاش بر افروخته شدن آتش و خشک شدن و  
کیه من مصدر الافعال انتفاش شتابان انتفاش رمیده شدن انتفاش است  
شدن و کامل شدن و آرمیده شدن و نرم و پروان و گرسنه شدن و  
گرسستن با و از بلند من مصدر الافعال انتفاش خست خستگاه شدن استفا  
شدن و رمیده شدن و گرسنه شدن استفاش خاین و ناراست شدن  
من مصدر الافعال انتفاش رخسار شدن استفاش یعنی نقطه ای و غیر آن  
انتهام اقدام من مصدر الافعال انتفاش از پایداری به شدن من مصدر الافعال  
انتفاش و آخر انتفاش برای بیشتر غضب برافتن و خشم شدن  
انتفاش و انتفاش و انتفاش و انتفاش و انتفاش و انتفاش و انتفاش  
انتفاش و انتفاش و انتفاش و انتفاش و انتفاش و انتفاش و انتفاش و انتفاش

فرومایه او خاش زبهران و فرومایگان احشاش شکارها و مادرها ابرش می که  
بر اندام او نعلها باشد خاش شک جشم اعطش آب ریزند چشم و مادر  
جشم جشم سبط او از او خاش و احادیش جماعتی که از قبایل متفرقه باشند  
باب الالف مع الصاد من مصدر الثانی الجرد اص سخت شدن  
من مصدر الافعال ابر اص استوار کردن اخلاص پاک و خالص کردن و  
دوستی و عبادت و دین بی ریا داشتن ابر خاص از زبان کردن ابر  
بر جابیدن شخص فرستادن و در کز ایندن و غنیت کسی کردن او  
محل گهری یافتن انشاص بر خیز ایندن انشاص لخطه لخطه بول ریختن کوه خند  
و بسیار کردن چیزی ابر خاص کشتن که کسی را ابر خاص فریب شدن شتر  
در تابستان و کوهان شتر میباشند انشاص کشتن انشاص بچ انداختن  
زن بجهت انشاص اندک شیر شدن شتر انشاص در کلکو گیر ایندن  
انشاص کشته را در آکشتن و آب تن شدن و زادن فرمودن و اند  
بی رفتن و نزدیک برگردانیدن کسی را از بسیار ری زدن امص  
همگی را بر مگردانیدن داشتن انشاص نصیب کسی دادن من مصدر الافعال  
از ان خرمین ابر خاص بچیدن مادر و چیدن انشاص و اکا و دین و دویا  
پرسیدن ابر اص محل چیزی را چشم داشتن انشاص شکار کردن و  
مکردن انشاص بسته کردن کار و متوار مردم را بر جزو انشاص کم کردن و کم  
شدن انشاص و شوار شدن و سبط انشاص شدن انشاص انشاص  
انصاف الیغیر انشاص که ان خرمین و انشاص انشاص انشاص

اقتضای قصه گفتن و از پی رفتن و قصاص کردن اعتصام غم خوردن  
اعتصام بکیدن من مصدر الانفعال اعتصام فرو نشستن آمدن  
اعتصام فرو تیریدن بوی انلاص رسیدن اندلاص افتادن اندلاص پیوستن  
کشیدن چیزی از دست و برایت شدن من مصدر الاشتغال استغلاص  
رمانیدن و از زان شمریدن و از زان خریدن استغلاص کم کردن  
استغلاص قصاص کردن جستن من غیر المصادر اخضر شوم شمریدن  
و اندک ابرص و اعنص پس اعقص حیوانی که سرش بر پس کوس  
باشد اخوص تنگ چشم و نامردی است اخاوص تنگ چشمان  
و فرزندان کسی که مسمی باخوص باشند و اخوص آنکه چشمش در مغاک افتد  
باشد اخصاص خانه ای بی اصل بیخ اصیص روزه دگسته و پاره شده  
کاسه دگزه و امثال آن اصوص سخت ارمص اندک موی و بار یک  
انحوص خفتن گاه و مرعیت که آنرا فطاة گویند افاحص جمع لو  
المیص شتاب و روان ارض و ارض و المص آنکه دنیا نهای دی  
هم پیوسته باشد انقص کمتر و میب ناک ترا مص شتران برگزیده و ابرص  
دخول ماه را نیز گویند ابرص و زرع بزرگ باشد که آنرا بزبان کسلی  
بجاء خنجر گویند باب الالف مع الصاد من باب التثانی الحمد اص  
موی دست شتر را بر بازوی دستش بستن و منقص شدن ری  
که آنرا انشاء گویند انقص تنویر شدن گوشت و تمام باجماع اص  
تباغ شدن و پاک شدن و جوب باخودن من باب الرابع العین

و باز گشتن بمن معده را لا افعال انفاض دشمن داشتن اجراض خود  
 کلو کیر ایندن اجراض غالب شدن و رمانیدن و شتابیدن و بکشدن  
 شتر اجراض بیمار و لاعز شدن کسی از عشق و برانگیختن ایندن اجراض  
 باطل کردن حجت و مقهور کردن و مغلوب کردن و قهر بر انداختن با  
 خوا بایندن چهار پای و سخت تابش کردن افتاب و سیر گردانیدن  
 ارکاض چیدن بچه در شکم اسپ اجراض سوز ایندن یک کرم چری  
 را و سوز ایندن مانده و در و چری را اجراض تیر از آماج در گذریدن  
 اجراض دست چری ساختن اجراض روی گردانیدن و آشکار شدن  
 و پنهان شدن و بچه زادن و خایه بزغال گسستن اجراض تنگدل کردن  
 و تنگدل شدن و تنگ بر شتر بستن اجراض خشم فرو خوردن و آسان  
 گرفتن و معالجه و بار یک کردن و دم شیشه اسنداض بچه زکوة رسیدن  
 مال اقراض و ام دادن اجراض خالص کردن و بیامیخته بغیر کردن  
 بیمار شدن و نزد یک شدن بکلمه صواب اجراض کلان زاده کردن  
 و رها کردن تا آواز زده بر آید انفاض و انفاض بچه را گرفتن شتر  
 بی توشه و بی مال گشتن انقضاض کران کردن بوزن و بار یک چیدن  
 موثره و زایع و بچه شتر اجراض برانگیختن انقضاض شتابیدن کا  
 قال الله تعالی کانهم الی یصیب یوفضون ایاض کرم جستن بقی  
 و بزدیده نکه کردن چیری را اجراض کیخوست بول و سیر کین انداختن  
 اجراض سطر در شستن شتر و غلط شدن شتر و مثل آن قضا کردن

انفاض

ایفاض

کردن خوابگاه و درست شدن اعضاض نقصانی را سایندن و ناس  
کردن ایندن چیزی و شمشیر زدن ایضا سوزن ایندن و بدرد آوردن  
ابراض بعلت زکام مستلک کرد ایندن کسی را ایضا نیم بخته و نیم  
بر بیان کرده من مصدر الالفعال انتفاض حسته کردن زن را از بکار  
چندن بچه در شکم مادر و چندن کشته در وقت جان دادن از میان  
سوخه شدن و تباه شدن اعراض پیش آمدن کسی را و در میان چیزی  
آمدن و مانع شدن چیزی را و بر کسی در آمدن اعراض بر هم آمدن چیزی  
و چشم بر هم نهادن افراض واجب شمردن اقرض قرض ستاندن  
انتفاض شیر خالص نیامخته بچیزی خوردن انتفاض خشم گرفتن  
انتفاض افشاده شدن انتفاض شکسته شدن عهد و غیر آن و دور  
شدن بنا و باز شدن رسیان از تاب انتفاض بر خاستن بابتیاض  
خود بر سر نهادن ارتیاض بستم پذیرفتن چیزی و سخت دام شدن تسلیم  
اعتیاض عرض ستاندن امتیاض سنگستن استخوان انتفاض بکار  
برون انتفاض تنک شدن انتفاض سنگستن انتفاض سوخته شدن  
و سوخته کردن ایندن من مصدر الالفعال انتفاض کسره یافتن کسره  
و تشیب داشتن انتفاض سنگسته شدن و بر آکسده شدن  
انتفاض تنک گرفتن و در هم کوفته شدن اقرض بریده شدن و با  
بر سیدن بر رسته اقرض ویران شدن و شکافته شدن انتفاض  
افتادگی و بجا آمدن و نیز و آمدن چیزی و چیزی و فرو آمدن

مرغ از هوا که در تنه ستاره انقباض شکسته شدن من مصدر الّا استغلا  
استغراض بکشتن از هر چه پیش آید و بخشش کردن و عود کردن  
خواستن استغراض و ام خواستن استغراض برخواستن خواستن  
استغراض بشتاب رفتن و راندن استغراض جمع شدن آب در  
استغراض در شب آمدن من مصدر الّا فعلال ارفضاض پیای  
شدن آب و آنچه بدان مانده بیضاض سفید شدن من غیر المنصار  
ارض زمین و شیب ترین موضع و دست و پای جارد ارض  
بره که از خرد متواضع و پاک اینض گوشت خام ناپخته افض درخت  
اغضض کم و اجستن افیاض فیضها مراض نیایم اراض نیایم  
و چیزهای ناپید که ثابت نباشد خود نباشد اینض سفید و شمشیر  
واجب ترااض میوه رسیده و درخت خزان اراض و نادر این  
جابهایی بلند اضااض نیاه گاه اوفااض شتاب کردنیها کردنیها  
اخرین یک نوع رکیت که آنرا عصفرم گویند اینض زمان ابا  
جمع آن ابااض ریشمائی که بآن موج دست شتر را با زوی دستش  
بندند تا دست بر خیزد اراض بیاطیت کند و سبط از زوی و یا  
از بیضم با الف مع الطاء من مصدر الّا فی المجرّد الّا  
آوردن زمین درخت از طور اطط آواز کردن پالان شجره  
کردن شتر از گرابادی و آواز کردن مانند آن مشکم و آواز کردن  
و عفت خراطط کنگب کردن من مصدر الّا فعلال اطط

اختیاط فرو افتادن اسقاط نجشتم آوردن و نا خوش آمدن اسقاط  
نشان کردن و ساختن و مهیا کردن اسقاط معوط در پنی کردن و نیز  
بر سینه زدن ایضا و در پیر ارفتن چاروا ایضا محتاج شدن  
و در ویش شدن و مبالغه کردن در چیزی خواستن اسقاط دور  
کردن اسقاط تیز دادن و به تیز آوردن کسی را و افوس داشتن  
ایضا و بپوسته شدن تب و باران بپوسته نهادن پالان بپشت  
چاروا ایضا در غلط انداختن اسقاط در که داشتن از حد و در گذر  
و تاخیر کردن و شتاب کردن و که داشتن و فراموش کردن  
مخط افتادن و باران و اگر رفتن اسقاط عدل کردن ایضا در او کشیدن  
و گسترده شدن ایضا و مانعیدن و ناگاه مردن ایضا کر که راندن  
ایضا و اختن ایضا پرون آوردن آب از زمین ایضا رای صواب  
ختن و سوگند خوردن اسقاط در شادی انداختن و کره کشادن  
الطاط یا ری دادن و سخت شدن در کار و در خصوصت ایضا  
فرو فرستادن ایضا در هلاک انداختن و در کار سخت افکندن  
که از آن پرون شدن توان اسقاط سم کردن و از هم در که داشتن  
فرو فرستادن و شتابستن من مصدر الافتعال ایضا نجشتم گرفتن و  
شدن ایضا آمیختن و شوریده عقل شدن ایضا تسکین کردن  
مردم یا حیوانی کند و برگ از درخت فرو کردن و شکسته شدن ایضا  
تجشتم از نیم برکشیدن ایضا و استن ایضا کو را بیدن و ناخدا



بخلق غزو و برودن انشترا المشرط کردن استعاط داد و در مینی کردن استعاط  
 شتر تندرست را کشتن بود و در جوی بی مرض بودن اعتباط نشاد شدن  
 و در رشک افتادن به نیکویی حال کسی تا او قسم مثل آنجا شود  
 اهنما و دشنام دادن و نقصان کردن و عزت بدون اعتباط  
 دستار بستن بی تحت الحک التباط و دیدن شتر العاطا به  
 چیدن و ناگاه بچیزی رسیدن اعتباطا مینی پاک کردن و شمشیر از  
 نیام کشیدن و پوشیده شدن و در بودن اعتباطا موی بشاگرد  
 اعتباطا کشیدن و کشاده شدن و شاد شدن احتیاطا نیک بنگاه  
 و نیک اندیشیدن و کرد چیزی در آمدن اعتباطا بالان نهاده شدن  
 شتر جهت کره بودن التباط پوستن اعتباطا خط کشیدن و نشان  
 بنا کردن و موی ریش بر آوردن اشتطاطا از اندازه در گذشتن  
 من مصدر الالفعال انبا کسباخ شدن و بهمن و آمدن و کشاده  
 زویی شدن اعتباطا رفتن و نیت شدن انحرافا در میان جماعتی  
 شدن و چوب تراشیدن و سخن دور و زود داشتن کسی را و دور  
 سلک کشیدن و چیت رفتن اسب و بار یک شدن اعتباطا لا  
 شدن اعتباطا بی موی شدن انبا با فرو آمدن الخطا افتادن  
 و شتابیدن و اعتباطا تکافه شدن اعتباطا با سب و زور رفتن  
 من مصدر الالستفعال استعاطا بیرون آوردن استعاط و علم و مثل  
 استعاطا بیالکراستین استعاطا و بیالکراستین استعاطا

[illegible]

داد مشتق از غیظ است ایضا بر خیز ایندن و شگفتن ابرو کشان  
 ماقه فرج خود را بعد از آن محو اسم آوردن انکاظ شتابانیدن  
 انکاظ کرد و غبار بر اینکشتن انکاظ درشت گفتن شطاط خوب در گشت  
 جوال کردن و شگافتن انکاظ لازم شدن و لازم کرد ایندن و دوایم شتابانیدن  
 بجاری و دوایم شدن من مصدر الاستفعال استخفا یا و گرفتن جوان  
 و یاد کردن و نگه داشتن استغلاط پر شدن من مصدر الافعال المنطوق  
 سفید شدن لب زیرین اسپ من مصدر الافعال الخیاط بوی کنده کردن  
 من غیر مصدر اتقایداران باب الالف مع العین من من مصدر الافعال  
 انکاظ پردی کرد ایندن و مطالبت کردن اتباع در رساییدن و در  
 و داسپس کردن ابداع نو آوردن و کنده شدن مرکب در رفتار بجا  
 چیزی را بیضاغت دادن و سرایه کرد ایندن و سیراب کرد ایندن  
 و سوال را جواب گفتن انزع پر کردن اتساع فراخ کرد ایندن طاع  
 استردن و پراشتن کردن ابداع پرور ایندن و بدین غرض کردن  
 ابداع و دسالم شدن کادو کو سفند و اسپ و چهار ساله شدن شتر ابداع  
 پر جمع شدن و نزاری کردن اجماع اتفاق کردن و بهم آوردن و غرض  
 کردن و هم رسیدن شتر را بستن اجماع پنهان کردن و در میان رفتن  
 اغضاع و اختلاج فروتنی کردن اوقاع بجا افتادن و بجا بستن  
 اولاغ زبان بلند من پروردن ابداع و چهار ساله شدن و در بجا  
 چهار ساله شدن و شتر را بستن و در میان رفتن و در میان رفتن

اسپ و در سن جوانی فرزند آمدن و منزل کردن و استماع چو اسپیدن  
 ارتقا ع اتمی نمودن استماع شتا سپدن و دایم چشم بر چیزی افکندن  
 و استن ارضاع شیر دادن از بلع دل بر کاری نهادن استماع  
 فرود آمدن و هفت شدن و سبع بخردن کسی را و دادن کودکی  
 بدایه و سنه و گذاردن استماع شافتن و سر برداشته شدن  
 در وقتی که بخواند استماع در غضب افکندن و ملول گردانیدن  
 استماع کشودن و برافراشته کردن نیزه و غیر آن استماع چیزی  
 در حلق کسی فرود بردن استماع شنو ایندن و دشنام دادن  
 انقاع بد شدن حال استماع سیر کردن و دور کردن چیزی از جاع  
 و اجماع بهلول بر زمین نهادن و خوابا سپیدن و ارامیندن استماع  
 فروتن گردانیدن و شیرازستان چکانیدن و کوفته شدن  
 ز ایندن استماع در خشین اطلاع دیده و در گردانیدن و تی کردن آبی  
 و شکو کردن اطلاع در طمع انداختن اطلاع ترساییدن و بغیر  
 کسی و سپیدن اطلاع اندکوه فرو آمدن و بکوه بر سهندن و تیر  
 کردن و کافی شدن و فرو آمدن بر جانی و بر روی زمین گردیدن  
 خبر خبر سپیدن و نیکویی از کسی جستن اطلاع و شوال آمدن  
 اطلاع چیزی یکباره دادن بکسی و اجازت دادن و بریدن چیز  
 و پاره انداختن و بخشیدن و درو کسی اطلاع بازداشتن و بازداشتن  
 اطلاع بخشیدن و تقوی و قبول انداختن و بهترین حال کسی دانستن

و غضا

اقتناع و استسکان سیراب اقتناع باز ایستادن و کشتی را با دامن کردن  
 و کندیدن اقتناع خوار و شکسته کردن ایندن و بازداشتن اقتناع  
 ظاهر کردن مانی البصیر و حس کردن اقتناع میل دادن و کران شدن  
 اقتناع فرسودگی ایندن و خشود کردن و حس و چشم و روی بسوی  
 کردن و سر برداشتن و میل دادن بسوی چیزی اقتناع برخورداری  
 و گرفتار شدن و برخورداری دادن دبی نیاز شدن امرای بسیار شدن  
 حکماء اقتناع در آغوشتن و سیراب کردن ایندن و با کمک کردن مصاعف  
 شتافتن امرای لرز ایندن و لرزیدن و شتافتن امرای اگر ادا  
 اسیر الیه ایجاب برد آوردن ایجاب امانت دادن و واجب  
 کردن ایندن ایجاب در دل انداختن و بازداشتن و در قید نگاه داشتن  
 و در حوصله داشتن ایجاب توانگر شدن و تعلم فرا رسیدن و توانا شدن  
 و ازین بیست قول تعالی و السماء مددنا باید و انما لم نسعون یعنی تقا  
 ایجاب شکوه کردن در غمت ایجاب پاشیدن پول و پراکنده کردن  
 و بیرون آوردن شجاع از خوشه و شجاع بیخ خوشه باشد ایجاب انداختن  
 و بیرون کشیدن و شتافتن و شتافتن ایجاب انداختن و  
 شتافتن کردن ایجاب رسیدن میوه ایوب ایجاب بلند شدن  
 سخت حریص شدن و سخت حریص کردن من مصدر الماقتال  
 لشجاع چیزی توان کردن و استعدا کردن و استیاد ایجاب بیرون آوردن  
 و استعدا ناخفته رسیدن و بیرون رفتن بسوی کردن شجاع و حریص

آئین و سازگاری نمودن و مجبور می رسیدن اختراع و رفیع شدن  
اختراع از نوکاری کردن و سختی یا دروغی فرا گرفتن اختراع  
و اختراع فروتنی کردن اختراع و آخرین زن خود را بخریدن و بریدن  
از راع زره پوشیدن و جامه پوشیدن زن ارتباع در بهار جای بود  
و بهار خوردن و دود بهره شدن و سنگ را افراشتن ارتجاع شتر  
فروختن و بهای آن چیزی خریدن و بخشیده بازستاندن و اگر  
ارتداع آلوده شدن و از کار باز ایستادن ارتضاع خوردن  
بلند شدن و از جای بر آمدن ارتفاع باک داشتن از راع تم کستن  
استماع گوش داشتن اصطراع کشتی کردن و کشتی گرفتن  
اصطناع بیکویی کردن و برگزیدن و برودن کسی را اصطیاج بهیو  
اصطباع رد از زیر غبیل برد آوردن و بردوش چپ انداختن  
اضطلاع قوی کشتن بر کاری و کوشه گرفتن اقتضاع رسوا شدن  
اطلاع دیده و رشتن و بر بالایی چیزی بر آمدن اقتضاع برکنیدن  
دود یافتن اقتطاع پاره از چیزی بدر کردن اختراع بکارت دختر بردن  
اختراع برکنیدن و قرعه دادن اقتضاع شراب کون تمام خوردن و تمام بردن  
کشتیدن شراب از طرف الکساج جمع آمدن و حاضر آمدن و سخت شدن  
اقتضاع بر خنک گرفتن جبهه آب خوردن و پرده گرفتن الکساج  
تمام آشامیدن آنچه در ظرف باشد الکساج سخت در کردن و پاره شدن  
اقتضاع چادر در سر کردن و سبزه شدن زمین بگیله الکساج و خشمیدن

و گونه اردو بگردانیدن امتناع باز کردن از سرکاری و بازداشتن امتناع  
 گو نه کرد ایندن امتناع و طایستادن و قوی کشتن و فایده گرفتن  
 امتناع و بدون انتجاع کیه و آب جستن جهت جابردا و نزد کسی رفتن  
 جهت طلب نیکو سی امتناع بیرون آوردن امتناع سود برداشتن  
 امتناع از زمین و شتابیدن امتناع بنا از زیستن امتناع و ایستادن  
 امتناع فراموش شدن امتناع فرومایه شدن امتناع خریدن امتناع  
 امتناع آرزو مند شدن و سوخته دل شدن از آرزو غش من مصلحت  
 اخراج و انخلاع برگزیده شدن از بیچ و بریده شدن امتناع در پیش رفتن  
 امتناع نیست شدن و بیک رفتن و باز داشته شدن و در حدیث شروع کردن  
 امتناع و انضباع سگافه شدن امتناع بریده شدن امتناع برگزیده شدن  
 امتناع ذلیل و خوار شدن امتناع فرمان بردن امتناع انخلاع شکسته شدن  
 امتناع نرم دست شدن و باریک شدن امتناع داشتن بر آرزو  
 امتناع بیرون آمدن زبان و بشیر آمدن مکر انضباع در خود چیدن و افتادن  
 انضباع و اگر دیدن و بشتاب رفتن و پراکنده شدن امتناع بر یکجمله  
 امتناع روان شدن و کراختن امتناع می کردن و خون از عضو آمدن امتناع  
 امتناع عجب و طرغ و نمودن امتناع ناخوش شدن و ناخوشی به طبع شدن  
 امتناع چیزی چیزی سرمایه کردن امتناع سپردن کردن و خوا  
 امتناع فراموش شدن خواستن امتناع واداشتن و طلب داشتن  
 کردن امتناع و ایستادن و ایستادن خواستن و ایستادن

امتناع

شد و اما البیر را چون گفتن استنقاع سیلاب کردن و آب در جانی که  
 استنقاع شفاعت کردن خواستن استنقاع دید و در شدن و خواستن  
 استنقاع بر خوردن از چیزی استنقاع چیزی کسی دادن و لانت نهادن  
 استنقاع بستن ماده کاوا استنقاع دل دادن خواستن استنقاع فراخ شدن  
 استنقاع چشم داشتن چیزی را من مصدر الما فعل ال من المربع المزمیه  
 ابرند اع میباشد برای کاری اجتناع بطر شدن از نفع گرفتن  
 استنقاع در خشیدن از نفع دور شدن از نفع خود طردن کشیدن و  
 من غیر المصدا اتباع پیروی کردن اطباء مردمان و مرشدها و خرمی انجام  
 اتباع جمع سخنهای باقیه و آوزنای کبوتران مایین هر دو جمع جمع است  
 اتباع بیرون و مانند و مقدار اوضاع عالمها اوراق مردان ضعیف و  
 اسیر نقش و خطی که بکمان باشد و گیاهی که از پنج درخت و تن درخت  
 دروید در کبک سرخ که در تیره و سبزی می افتد گفته اند که کر سیت که سر  
 سرخ و تنش سفید باشد و همان تشبیه کنند انگشتان زمان با سارهای  
 اقطاع بگانهایی پس و کوسشهای زمین را مع منزلهای اقطاع در و  
 شایع کوشا اقطاع کونها اقطاع حایرایی زمین که درخت در آن و  
 چیزی که دروغ می کنند که اقطاع کل استخیم شایع استخیم انگشت  
 که کف دست بوسته است و کینوع مار سیف اقطاع جمع اقطاع  
 که دتری که در کیشین استنقاع و لند کردن اقطاع کوشین  
 پی پی و لخت برید اقطاع که کبکهای او هم نیاید درخت خرمی



گفتن اصقع انکه در سر او سفیدی باشد اسبوع هفته و هفت بار اربع چهار  
اصدع زمان بجای آورد و در سبب اخضع انکه متواضع بود و اسطح در  
از صغ انکه گوشت انکه در در بر کفل در مان اصع مرد ضعیف رای  
اصلع مرد و اصغ مرد انکه موی پیش سر نه امشته باشد افرع بیاد  
اصمع خورد گوشتش و نیز خاطر اقطع بریده دست اجمع و التع و اصع  
القع جانوری که سیاه و سپید و منقش باشد و کلاغ الطع انکه  
لبش سفید باشد انزع انکه موی پیش سر او ریزه باشد اروع نیکو  
او صغ فزاع ترابب الالف مع الفین من مصدر المافعال ابلاغ  
رسانیدن از راغ پیدا کردن و برخواستن بلدان زمین را و بکل فضا  
رسیدن و در کل ماندن و متناک کردن و امین و طعام و اهن و عیب کردن  
اسباع تمام کردن و فراخ کردن افراع آب و معن ریختن و بر آب  
کردن حمیرا و بسیار ناصواب گفتن افراع ریختن و فادع شدن  
افعال خوابانیدن ایشاع اندک کردن ایشاع هلاک کردن ایشاع  
خوفه و فوجیل کردن و دفعه و دفعه خون بیرون آوردن و اربع جادونا  
بردار کردن تا آب غنچه بیرون روند ابلاغ خون و آب سبب غنچه  
من مصدر المافعال اصطباع تا نخوریش گرفتن من مصدر المافعال ابلاغ  
و با غنچه یا من و صفت ابضاع بکنین شدن من مصدر المافعال  
افراع تمام کردن تا فانی شود و در کار بستن و بیرون آوردن و توفیق  
فراستن از فضیلت است و ابضاع بکنین شدن من مصدر المافعال

استقصای صنف از درخت بیرون آوردن من غیر المصادره ارتفاع ادبیات  
 ربودن و شیبهای نخل و بهنای را آنها از افع مردم تا توان و مزاجها  
 مردی شغل صنایع اسپه که طرف دوم او سفید باشد و اسپه که مشائی  
 سفید باشد و مرغی که دم او سفید باشد اصباغ رنگها و اوج جمع صنایع  
 است ایلغ نام چشمه است ایلغ انکه معاشل و بخوشی و فراخ  
 کز دو سال سنه رخ باب الف مع الفاء من مصدر الباب الاول  
 من الثلاثی الجر داون رحمت و آفت رسیدن من مصدر الباب الثاني  
 الف هزار داون الف بر پی زدن و به پی رسیدن چیزی و بدر  
 آمدن پی و بیکسو استادن من باب الرابع آفت تنگ شدن است  
 تنگی کردن و کناره گرفتن آفت و آفت باره و محله و محله نزدیک  
 آمدن و شتاب نمودن الف تنگ و عارداشتن و سابق شدن  
 من مصدر الافعال اتخاف تخف داون اتراف نعت داون و ازینجا  
 قول خدا تعالی امرنا مترفینا ای منعمها التراف لطف کردن احواف اقصا  
 کردن و کار بستی تنگ گرفتن اتراف لاغر شدن و بیکو حال شدن و بسیار  
 عمل شدن اتراف در پائین رفتن و در پائین زامیدن اخطاف  
 خطا کردن و در نور دیدن و در خشیدن برق اخطاف مانده شدن و  
 کردن از زراف شتابیدن و در حص انداختن اتراف فی الحال  
 کشتن و شتابان انداختن و در دفع گفتن و طلاق کردن و بیرون  
 کردن و بیرون برده فرود آمدن و تار یک شدن شب فرود آمدن

از زراف

و تار یک شدن اسراف تار یک شدن شب و فرو که داشتن مقصود  
و پرده و غیر آن و سپهر و اگر رفتن و روشن شدن صبح و نشود  
احصاف استوار کردن و دیدن احلاف سوخته خوردن احلاف  
و عده دروغ گفتن و خلف باز دادن و آب بر کشیدن و بوی  
متغیر شدن ادیان لاغر کردن و دست کردن و دست شدن ارجا  
جزای دروغ افکندن و لرزیدن زمین و در رفتن در چیزی ارشاد  
شتر را بند نهاده رها کردن ارداف از پی در آمدن و از پی در آوردن  
و شتابانیدن و مملو کردن از نافع تنگ کردن از نافع نزدیک  
آوردن و فراهم آوردن اسراف کفاف کردن و از حد در گذشتن  
و بی اندازه خرج کردن اسراف حاجت روا کردن اسراف پیش  
و پیش رفتن در چیزی و پیش پیش کردن و پیش چیزی دادن  
پیش سلم کردن اسراف استوار کردن و در پیش شدن اشراف در بالا  
گزیستن و واقف شدن چیزی را و دیده و در شدن و بلند شدن  
و بر بالای چیزی شدن اصحاب ضعیف ساختن و افزون شدن و  
افزونی شدن اطراف طرفه و خوشش آینه آوردن اطراف بجا  
نماییدن اصحاب و بالا کردن و ضعیف نمودن اصناف انواع  
کردن و هر سه کوه بر آمدن افطاف نزدیک شدن بمیوه جیدن آقا  
بخشیدن و بیاد خایه کردن مرغ احسان ممالک کردن احلاف لاغر کردن  
لاغر کردن پرده فرو که داشتن استوار کردن شیر کبکی دادن استوار

آهسته خندیدن الطاف سر در فرد بودن مرغ اهداف مشرف شدن بخیزی  
که و پناه بودن و راست ایستادن اعصاب سخت تار یک شدن شب غلام  
در غلاف کردن و غلاف کردن چیزی را افراست باصل شدن و تهمت نهادن  
و نزدیکی شدن آلتان بازی دادن و گفت کسی گرفتن الطاف مبالغه کردن  
الطاف لطف کردن و در زدن مرد ایر شتر را و در مزج ناقه الحاف لاله کردن  
انزاف در در سر یافتن و در در سر دادن دست شدن و رسیدن شرب  
و مال و آب جاه کسی دادن الضاف داد دادن ایجاب بر راه بردن  
و کار کردن پرستور و تاختن شتر و ستور و سراج رفتن و شتاب رفتن  
و در دل گرفتن اضاف موی سر را مدتی بی روغن گذاشتن انصاف  
سخت و دیدن اخاف سبک بازگشتن و چیزی نو بر جای انداختن  
و متغیر شدن و در او بر چیزی افشاندن و متبع کارهای باریک کردن  
و چیزی از بزرگ خرد یافتن و در ایم نگرستن اشعار افزونی دادن  
و چیزی بغت آمدن اعصاب بر مین کار می کردن و نیازمند گردانیدن  
السات اندوختن کردن و بخشیم آوردن ایجاب بالان کردن  
سخن کردن و نزار شدن و نزار کردن آمدن سرین مصدر الما فعال است  
عاجب پیشه شدن اصحاب خود را از چیزی بازداشتن و نقصان  
کردن اخلاف میوه از درخت چیدن اخلاف ناموافق کردن و پیشگی  
آمدن و شد کردن و بهم در رفتن اخلاف را بودن از تلاف از پس کسی  
مرد آمدن و در پیش کسی نشستن و تلاف میگردان از دلف نزدیک شدن

و گرد آمدن از دوات شتاب نمودن در رفتن اشعار بلند شدن و بر پا  
 خاستن اصطراف حیل کردن اطراف چیزی نو گرفتن از مال یا از هر چه باشد  
 اعتراف اقرار کردن و صبر کردن و جز بر سید اعتساف بر برای رفتن  
 اعتساف کشت و زراعت کردن اعتکاف گوشه گرفتن از جمعه عبادت  
 حق اعتداف علت خوردن اعتساف ناموش آمدن اعتراف است برداشتن  
 بدست خود احتیاج بحث آشنامیدن اعتراف کسب کردن اکتاف گردن  
 بر آمدن و کرانه گرفتن التفاف چادر بر سر کردن و خود را در جامه پوشیدن  
 التفاف فرو آوردن و بزودی چیزی یاد گرفتن و بچسیدن چیزی  
 التفاف برکنندیدن موی اتفاف پیرون آوردن انتاف ربودن و  
 و گردن شدن و برکنندیدن و پوست و گردن انتاف از خود حیل  
 است را و پاشیدن است و کف شیر آشنامیدن انتفاف یکیدن انتفاف  
 نیمه شدن و داد ستاندن و مقننه بر سر انداختن انتکاف از دیوان  
 کشتن انتفاف صفت کردن و بصفی موصوف شدن انتفاف  
 در میان چیزی شدن اجتهان بیار گرفتن استساف بوی کردن چیزی را  
 و مملاک کردن اشتیاق سر بلند داشتن و کمیتین و بیرون کردن  
 اصطیاف تناسل عیای مقام کردن استیاف نموده شدن حیال  
 و سوسه و قبضا و حاجت رفتن استساف از پی رفتن استساف موی  
 و روی خود کشیدن و تمام خوردن هر چه در دیک باشد استساف نرنگ  
 آوردن و دفن بجا نه شوهر استساف استساف استساف استساف استساف